

خجند را تسخیر کرد و محمدعلی از در اطاعت آمد. بخارایی‌ها طی یک پیشروی دیگر در ربیع الاول ۱۲۵۸ / آوریل ۱۸۴۲ خوقند را تصرف کردند و خان منفور خوقند، محمدعلی، قطعه قطعه شد.

سال بعد با کمک قرقیزها و قزاقها، نیروهای اشغالگر بخارا از کشور بیرون رانده شدند و شهرهای خجند و تاشکند باز پس گرفته شدند. ولی خوقند صلح و آرامش درونی خود را بازیافت، زیرا اینک عناصر کوچرو - و نه تنها قرقیزها، بلکه بویژه قپچاقها - بر اشراف جنگ زده آن سامان مسلط بودند. این عناصر کوچرو خان جدید را که از همان خاندان حاکم کهن بود، سرنگون ساختند و در ۱۲۶۱ / ۱۸۴۵ رهبر خود مُسلمان قُل^{۴۷} را بر خوقند چیره ساختند. در نتیجه این تغییر و تحولات اراضی مزروعی - که خود به اندازه کافی محدود بود - به مراتعی تبدیل شد که ملک مشترک عشایر کوچرو محسوب می شد. زارعین ملزم به پرداخت مخارج آبیاری شدند و عشایر دختران بومی را بدون پرداخت شیربهای سنتی به زنی می گرفتند. تمام این مسائل به علاوه یک حمله بی سرانجام دیگر بر اوراتوبه باعث شد که در صفر ۱۲۶۸ / اکتبر ۱۸۵۱ عشایر از آن منطقه اخراج شوند و مراتع آنان در میان جوامع یکجانشین تقسیم شود. ولی خدایارخان که تازه به قدرت رسیده بود، در برابر مَلّابِیگ^{۴۸}، برادرش، تاب مقاومت نیاورد و در ۱۲۷۵ / ۱۸۵۸ به دست وی سرنگون گشت. نتیجه آن شد که قپچاقها بار دیگر بر مسند قدرت قرار گرفتند و مراتع سابق خویش را بازستاندند. این ماجرا به مناقشات جدید و خشونت باری میان کوچروها و یکجانشین‌ها منجر شد. در ایامی که این تحولات رخ می داد روسها نیز پیشروی خود را آغاز کردند. آنها در ۱۲۷۰ / ۱۸۵۳ آق مسجد را گرفتند و آن را به نام ژنرال فاتحش پروسک^{۴۹} اسم گذاردند. اندکی بعد نیز توقماق^{۵۰} را تسخیر

47. Muslimān Qul

48. Mallā Beg

49. Pervosk

50. Tokmak

کردند و برای مدتی نیز پیشپک^{۵۱} را در اختیار داشتند. در آن سالها آشوبها و اغتشاشهای گوناگونی صورت گرفت که به کمک قلعه‌های موجود در کنار شهرهای بزرگ سرکوب آنها میسر شد. مبارزه‌ای که بر سر اوراتوبه با بخارا جریان داشت بی نتیجه ماند. ولی هنگامی که ملابایگ در بهار ۱۲۷۹ / ۱۸۶۲ نیروهایش را برای مبارزه با روسها فراخواند (نیرویی مرکب از حدود چهل هزار سوار و پیاده و توپخانه). افرادش سراز اطاعت او پیچیدند و ملابایگ در ماه ذیحجه / مارس همان سال در پایتخت خود به نحو فجیعی به قتل رسید.

این پایان کار بود. در همان سال، و بار دیگر در ۱۲۸۲ / ۱۸۶۵ قوای بخارا خوقند را اشغال کرد. امیر بخارا خانان خوقند را وادار ساخت که تاشکند را بدو واگذارد ولی در صفر ۱۲۸۲ / ژوئن ۱۸۶۵ روسها تحت فرماندهی ژنرال چرنیایف^{۵۲} تاشکند را پس از دو روز جنگ خانه به خانه خونین تصرف کردند. در ۱۲۸۳ / ۱۸۶۶ سیدسلطان خان دژی چون خجند را از دست داد و حیطة اقتدارش به حوضه فرغانه محدود شد. با این حال بنا به مفاد عهدنامه ۱۲۸۵ / ۱۸۶۸ روسها اجازه دادند که استقلال کشور محفوظ بماند. ولی هنگامی که خدایار خان (که در ۱۲۸۸ / ۱۸۷۱ دوباره بر تخت نشسته بود) در ۱۲۹۲ / ۱۸۷۵ به دست شورشیان سرنگون شد، روسها مداخله کردند و فرزندش ناصرالدین را واداشتند که دست از حکومت بردارد. اینک خوقند بر خلاف خیوه و بخارا مستقیماً در امپراتوری روسیه ادغام شد. فرغانه در سالهای آخر استقلال از لحاظ اقتصادی پیشرفت بسیار کرده بود. نظام آبیاری فرغانه که در طول صدها سال بدقت سازمان یافته بود، در خلال قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) با احداث یک رشته نهرهای نوین توسعه یافت. آب تحت نظارت حکومت تقسیم می شد. در میان عشایر کوچرو این ریش سفیدهای طوایف بودند که وظیفه

51. Pishpek

52. Chernyayev

تقسیم آب را برعهده داشتند. برای آب مبلغ معینی می بایست پرداخت می شد. بدون تردید این امر بر گروهی از اهالی گران می آمد و به معنای آن بود که برخی از آب بی بهره مانند یا سهمیه نامرتبی دریافت دارند. ولی این شیوه در جایی که اهالی خود شخصاً ملزم به مرمت و لایروبی نهرها نمی گشتند تنها راه تأمین مخارج آبیاری محسوب می شد. تا زمانی که سیر تحولات مسیر عادی خود را می پیمود - یعنی تا قبل از وقایع ناگواری که از ۱۲۵۸ / ۱۸۴۲ آغاز شد - ایلات و عشایر کوچرو در جهت اسکان و یکجانشینی سیر می کردند. سطح اراضی زیر کشت افزایش یافت، اما این افزایش کافی نبود. به علت تراکم جمعیت در حوضه فرغانه و وسعت نسبی شهرها (خوقند حدود هشت هزار خانه، سیصد و شصت مسجد و دوازده مدرسه و تعدادی کاروانسرا و گرمابه داشت) باغداری تجاری اهمیت خاصی یافت. علاوه بر این تا زمانی که تشکیلات اداری استوار خوقند در حول محور موقعیت پدشاهی می چرخید، یعنی مقام و منزلت برتر اقبشار روحانی و سران طوایف را تضمین می کرد شرایط لازم برای تداوم تحولات مثبت اقتصادی فراهم بود.

خیوه

همان گونه که ملاحظه شد خطه جنوبی دریاچه خوارزم، خانان خیوه، در طول سالهایی که گذشت توانست که از ادغام در قلمرو حکومت شیبانی احتراز کند. از این رونه تنها از تأثیر مستقیم و مخرب فروپاشی آن در سالهای ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ / ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ در امان ماند، بلکه می توان گفت از قید فشاری که از آن دولت وارد می گشت نیز رها شد. حال خیوه آن قدر قدرتمند بود که در فاصله سالهای ۱۰۲۲ - ۱۰۴۲ / ۱۶۱۳ - ۱۶۳۲ یک رشته حملات قزاقها را دفع کند، آن هم در ایامی که پایتخت به علت خشک شدن یکی از شعب جیحون (ح ۱۰۲۴ / ۱۶۱۵) که از اورگنج می گذشت به ناچار به خیوه انتقال یافت.

ابوالغازی بهادرخان ۱۰۵۴ - ۱۰۷۴ / ۱۶۴۴ - ۱۶۶۳ در سالهای ۱۰۵۸ / ۱۶۴۸ و ۱۰۶۳ / ۱۶۵۲ - ۱۶۵۳ یورشهای جدید قزاقها را دفع کرد. وی مؤلف کتاب شجرة الإترابک به ترکی جغتایی است که یکی از مهمترین منابع تاریخ خانان خیوه محسوب می شود. ابولغازی بهادر در ۱۰۷۳ / ۱۶۶۲ موفق شد که تا حوالی بخارا پیشروی نماید. انوشه (۱۰۷۴ - ۱۷۹۱ / ۱۶۶۳ - ۱۶۸۷) پسر و جانشین او نیز توانست قلمرو خود را از دست اندازی همسایگان دورنگاه دارد و با تکیه بر نیروهای ازبک و ترکمن ضربات سختی بر آنها وارد آورد. خراسان که پس از مرگ شاه عباس بزرگ از یک قدرت حامی و مدافع پایدار محروم مانده بود نیز در اثر تاخت و تازهای او صدمه بسیار دید.

از آن ایام به بعد اهمیت و اعتبار خیوه دیگر از محدوده یک قدرت محلی فراتر نرفت. از سالهای آخر قرن یازدهم (هفدهم میلادی) خانها - که در فاصله سالهای ۱۰۹۹ تا ۱۱۲۹ / ۱۶۸۷ تا ۱۷۱۶ نه تن از آنان به ترتیب بر خیوه حکم رانده بودند - به نحوروزافزونی اقتدار خویش را از دست دادند. در کنار این جریان خاندان قنقرات^{۵۳} بتدریج بر دامنه نفوذ و اعتبار خویش افزود و توانست در فاصله سالهای ۱۱۵۳ / ۱۷۴۰ تا ۱۱۶۰ / ۱۷۴۷ با به رسمیت شناختن صوری نادر شاه منطقه را از دخالت مستقیم وی برکنار دارد. در همان ایام لشکرکشی پطرکبیر برای دست اندازی بر خیوه به علت نامساعد بودن شرایط اقلیمی و تلفات سنگین قوای مزبور به نتیجه نرسید. حتی تلاش ترکمنها در حول و حوش ۱۱۸۴ / ۱۷۷۰ برای راهیابی بدان منطقه نیز به جایی نرسید. محمد امین (فته ۱۲۰۴ / ۱۷۹۰) یکی از بزرگ زادگان خاندان قنقرات که «اینک^{۵۴}» («امیر الامرای قشون») بود، عملاً در رأس حکومت قرار داشت. ولی خاندان قنقرات تنها در ۱۲۱۹ / ۱۸۰۴ خود را خان نامیدند.

خیوه هیچ گاه از لحاظ فرهنگی به پای بخارا نرسید. جنگهای دفاعی

بسیاری که علیه کوچروها صورت گرفت باعث گردید که نظامیان در مقایسه با علما و دیوانسالاران از نقش به مراتب مهمتری برخوردار باشند. لایروبی و رسیدگی به نه‌رهای آب ترک نشد و با گذشت زمان بسیاری از اراضی قابل کشت به صورت مرغزارهای پیشین درآمدند.

از این رو شاید بتوان کمبود زمین را یکی از دلایل سیاست توسعه طلبانه‌ای دانست که خیوه از اوایل قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) به بعد در پیش گرفت. تا آن زمان خان‌ات خیوه تنها بخش کوچکی از مصب رود جیحون را دیرمی گرفت. در مصب اصلی جیحون، منطقه کرانه دریای خوارزم و کرسی آن قنقرات، که اکثر سکنه آن را قراقلیپاقهای ماهیگیر و زارع تشکیل می‌داد توانسته بود که از قرن یازدهم - دوازدهم (هفدهم میلادی) استقلال خویش را محفوظ نگاه دارد. این منطقه ۱۲۲۶ / ۱۸۱۱، هنگامی که بخارا از مساعدت بدانها امتناع ورزید، ضمیمه خیوه شد.

حتی در خان‌ات خیوه نیز، جمعیت اصلی را ازبکها و به اصطلاح سارته‌ها تشکیل می‌دادند. سارته‌ها از اخلاف خوارزمیان قدیم بودند که بتدریج و احتمالاً در فاصله قرنهای هفتم تا هشتم / سیزدهم تا چهاردهم، ترک زبان شده بودند. اکثر آنها تجارت پیشه و شهرنشین بودند. بسیاری از آنها در منطقه هزار اسپ واقع در بخش سفلی جیحون زندگی می‌کردند. بخشی از قزاقهای مناطق مجاور و بویژه کوچروهای ترکمن روابط نزدیکی با خیوه داشتند و به واسطه مبادله متقابل محصولاتشان با یکدیگر پیوند داشتند. این رابطه تجاری موجب آن گشت که ترکمنها به نحو فزاینده‌ای از دامپروری دست بردارند و روی به کشت و زرع آورند. نفوذ ملایان ترکمن تحصیل کرده در خیوه در میان ترکمنها، بویژه در میان ایل مهم یموت، محسوس بود.

بدون تردید هنگامی که محمد رحیم خان پس از تکیه بر مسند قدرت (۱۲۲۱ / ۱۸۰۶) در صدد بسط حوزه نفوذ خویش برآمد این عوامل کار او را در

گردآوری نیروهای کمکی بسیار آسانتر ساخت. وی در ۱۲۲۶ / ۱۸۱۱ مناطق اطراف دریای خوارزم و تعدادی از طوایف قراقلیاق را تسخیر کرد. سپس بعد از ۱۲۲۷ / ۱۸۱۲ روی به جانب مناطق قزاق نشین نهاد و تا دهانه سیحون را متصرف شد. آن گاه نیز ترکمنهای تگه را تا مرزهای خراسان تحت اقتدار خویش درآورد و بالاخره در ۱۲۳۸ / ۱۸۲۲ در خلال جنگ با بخارا، مرو را مسخر ساخت. در ۱۲۴۰ / ۱۸۲۴ در نزدیکی خرابه های مرو قدیم بنیان شهر جدید مرو گذاشته شد. جنگهای متعدد بر نفوذ طبقه نظامی افزود. خان مجبور بود به سپهسالاران این جنگها - و به طور کلی به تمام شرکا و همدستان خود در این گونه عملیاتها که بسیاری از شخصیت های روحانی را نیز در بر می گرفت - املاک وسیعی را که از طوایف و خاندانهای گوناگون حاکم به غنیمت گرفته بود پاداش دهد. این ماجرا باعث شد که مجموعه املاکی شکل گیرد که هر یک اراضی وسیعی را شامل می شد و این با ساخت زراعی معمول خیه که از مجموعه املاک نسبتاً محدودی تشکیل می شد تعارض داشت. محمد رحیم خان در ۱۲۴۱ / ۱۸۲۵ درگذشت. پس از او وضعیت داخلی خانان خیه تا مدتها متشنج بود. قراقلیاقها در سالهای ۱۲۴۳ / ۱۸۲۷ و ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳ / ۱۸۵۵ - ۱۸۵۶ و همچنین قزاقها در ۱۲۵۸ / ۱۸۴۲، ساکنین مرو در ۱۲۴۳ / ۱۸۲۷، ۱۲۵۸ / ۱۸۴۲ و ۱۲۷۱ / ۱۸۵۴ شورش کردند. در سالهای ۱۲۷۳ - ۱۲۸۱ / ۱۸۵۶ - ۱۸۶۴ ترکمنها و قراقلیاقها به رهبری [سعید یا سید] محمد به مبارزه ای شدید و طولانی دست زدند. با اینکه در آخر باز هم تمام این شورشها که تا حدود زیادی از فزونی خراج، مالیاتهای سنگین بر املاک (برای احداث نهرهای آبیاری) و خدمت نظام اجباری ناشی شده بود، سرکوب گردیدند، مع هذا این شورشها موجب آن گشتند که قدرت درونی این خانان کوچک تا حد محسوسی کاهش یابد. در حالی که در ۱۲۳۵ / ۱۸۱۹ جمعیت خانان حدود ۳۰۰ هزار نفر تخمین زده می شد و پایتخت آن در آن زمان حدود سه هزار خانه را

شامل می‌شد، در ۱۲۵۸ / ۱۸۴۲ جمعیت پایتخت را تنها چهار هزار نفر برآورد کردند.

ادعا شده که تنها اختلافات داخلی در میان شورشیان باعث ناکامی این شورشها نشد بلکه فقدان هرگونه کمک و مساعدت برونی از جانب ایران، افغانستان و بخارا نیز در این امر دخیل بود. پس از سپری شدن سالهای میانی قرن نوزدهم میلادی (سیزدهم هجری) این وضع بتدریج دگرگون شد. در بحبوحه جنگهایی که در سالهای ۱۲۷۵ / ۱۲۷۶ / ۱۸۵۸ - ۱۸۵۹ در منطقه قنقرات جریان داشت روسها مداخله کردند. روسها در خلال سالهای قبل بتدریج دست از نرمش و مدارا در برابر خیوه برداشته بودند.

روسها در ۱۲۵۰ / ۱۸۳۴ منتقشلاغ را به تصرف خود درآوردند و در ۱۲۸۵ / ۱۸۴۲ نیز دژ رایمسک^{۵۵} را (که ظاهراً وجه تسمیه آن بر اساس نام رحیم بود و ارالسک^{۵۶} نیز خوانده می‌شد) بر کرانه بخش سفلی سیحون بنیان نهادند. از ۱۲۸۶ / ۱۸۶۹ به بعد قزل سو^{۵۷} در کرانه شرقی بحر خزر اهمیت روزافزونی یافت. علی‌رغم آنکه لشکرکشی تزار در سالهای ۱۲۵۵ - ۱۲۵۶ / ۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ به خیوه به نتیجه نرسید ولی بردگان روسی بازپس داده شدند، در حالی که در همان زمان مذاکراتی که در مورد بازپس دادن اسرای ایرانی در جریان بود عمده آن قدر به درازا کشانده شد که به جایی نرسید. هیئت‌های دیپلماتیک بریتانیا هم نتوانستند روابط نزدیکی با خانان خیوه برقرار سازند.

علی‌رغم وضعیت خطرناکی که پیش آمده بود این حکومت‌های کوچک آسیای میانه نتوانستند در مقابل روسیه به نوعی دفاع مشترک اقدام ورزند. رشته جنگهای متعدد خیوه با خوقند تا ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ همچنان ادامه یافت. در همین دوران برخورد با ترکمنهای یموت نیز جریان داشت. در این میان بخارا در ۱۲۸۵ / ۱۸۶۸ در حیطة اقتدار روسیه درآمد و موقعیت تزار نسبت به خیوه (که به خاطر

55. Raimsk 56. Aral'sk 57. Krasnovodsk

جنگها و شورشها و جابه‌جایی مدام حکام ناتوان شده بود) از سمت شمال و مشرق به نحو فزاینده‌ای تهدید آمیز گردید. از این رو خیه طبعاً در مقابل حملات روسیه که همزمان از سه جانب غرب، شمال غربی و شرق صورت می‌گرفت، جز توسل به تاکتیکهایی در جهت دفع الوقت چاره دیگری نداشت. و سرانجام پس از یک رشته جنگ مجبور شد که در ۵ ربیع الثانی ۱۲۹۰ / دوم ژوئن ۱۸۷۳ تسلیم ژنرال ک. ب. کاوفمان گردد. خاندان حاکم بر سر کار ماند ولی خان خیه دیگر حق نداشت با دیگر دول یا حتی دیگر خانات روابطی برقرار کند و بدون رضایت روسها معاهده‌ای منعقد سازد.

در همان سال ترکمنهای مناطق داخلی قزل‌سوتا مرزهای خیه و رود اترک مقهور روسها گشتند. همان گونه که انتظار می‌رفت ترکمنهای کوچروی تگه نیز در بخش شرقی منطقه به دور از دیگران و بدون حمایت ایران نتوانستند در دراز مدت در برابر حملات روسها که از ۱۲۹۷ / ۱۸۷۹ آغاز شده بود تاب بیاورند. گوک‌تپه، دژ اصلی ترکمنهای تگه پس از یک مقاومت شگرف چهل روزه در برابر یورش نیروهای اسکوبلف^{۵۸} در ۲۸ شعبان ۱۲۱۲ / ۲۴ فوریه (تقویم جدید) ۱۸۹۵ سقوط کرد.

اینک خانات خیه از هر سوی در محاصره قلمرو روسیه قرار گرفته بود زیرا خانات بخارا نیز عملاً تحت سلطه روسها به شمار می‌رفت. اگرچه خاندان قنقرات رسماً تا ۱۲۳۹ / ۱۹۲۰ بر مسند قدرت قرار داشت، ولی آخرین نشانه‌های قدرت مستقل سیاسی در همان ۱۲۹۰ / ۱۸۷۳ از خیه سلب شده بود. طولی نکشید که اهالی دره مرغاب تا مرو نیز بالاخره در دوم ربیع الثانی ۱۲۰۲ / ۳۱ ژانویه ۱۸۸۴ خود را در موقعیتی یافتند که چاره‌ای جز اطاعت از روسها در پیش روی نداشتند. پس از مداخله افغانها در منطقه رود خشک در ۱۲۱۳ / ۱۸۹۵، مناطق پل سنگی^{۵۹} و پنجده (که هر دو در سمت جنوب واقع

بودند) تحت سیطرهٔ روسها درآمدند. در این زمان روسها به مرزهای رسیدند که تا به امروز پایدار مانده است.

اردوی زرین و جانشینهای آن

جوچی (حدود ۶۲۵-۵۷۲ / ۱۲۲۷-۱۱۷۶) بزرگترین پسر چنگیزخان مالک غربی‌ترین بخش سرزمینهای متصرفی مغولان به‌عنوان تیول خود شد. پس از مرگ وی این اراضی میان پسرانش تقسیم شد. بزرگترین آنان، آردَه، وارث شرقی‌ترین قسمت شد (مشمول بر اغلب آنچه امروز کازاخستان خوانده می‌شود و بخشهایی از سیبری غربی) که قبایل تابع وی در آنجا به‌نام «اردوی سفید» و گاه «اردوی کبود» خوانده می‌شدند. پسر دیگرش به‌نام شَبان (عربی شده به‌صورت شیبان) مالک تیولی در شمال این ناحیه واقع در شرق و جنوب شرقی اورال در اطراف سرچشمه‌های رودهای ایرتیش و ایشیم و توبول شد که پس از آن خان‌نشین سیبیر از آن به‌وجود آمد. ولی در آینده‌ای نزدیک قسمت عمده املاک موروثی به پسر دوم یعنی باتو (متوفی در ۶۲۲ / ۱۲۵۵) رسید که غربی‌ترین بخش تیول جوچی در ناحیه رودهای امبا و اورال نصیب او شد. باتو به این ترتیب رهبر منطقی نبرد در غرب شد که به‌سال ۶۳۴ / ۱۲۳۶ صورت گرفت و استپ‌های شمال دریای سیاه را به تصرف مغولان درآورد و تسلط ایشان را بر کشورهای اسلاوی مستقر

ساخته و با آن اروپای شرقی در معرض غارت قرار گرفت و به تشکیل واحدی سیاسی انجامید که اوریاییان و روس‌ها آن را به نام اردوی زرین خوانده‌اند.

اردوکشی باتو در سراسر اروپا مایه ترش و وحشت شد. سرعت حرکت سپاهیان مغول و هیأت عجیب و غریب آنان این افسانه را مدت‌ها بر سر زبانها انداخت که آنان نمایندگان استقرار حکومتی جدید و بیگانه هستند. ولی واقع آن است که با این بیان حقیقت قلب شده است. استپ‌های شمال دریای سیاه و امتداد آنها در مجارستان، از زمانهای دورتر در زیر استیلای موجهایی از اقوام چادرنشین بوده است که بیشتر آنان اصل ترکی داشته‌اند و از این‌گونه بوده‌اند پچنگ‌ها (بجناک‌ها) و خزرها و قبچاق‌ها (که کومان‌ها و پولووتسیان نیز خوانده می‌شدند). این اقوام ترک به ممالک اسلاوی حمله کرده بودند و با آنها داد و ستد داشتند. مغول‌ها اساساً چیزی بیش از نسخه بدلی قویتر و کارآمدتر از اقوام ترک سابق نبودند. و البته قسمت عمده این مهاجمان مغول نبودند. بیشتر سپاهیان باتو را ترکان تشکیل می‌دادند. اگرچه قسمت اصلی ارتش وی از مغولان فراهم آمده بود، بیش از یک ثلث از ارتش ۱۰۰,۰۰۰ یا ۱۵۰,۰۰۰ نفری او از مغولان نبودند. بسیاری از مغولان از جنگ کناره‌گیری کردند و باتو به جای آنان بر سر راه خود مانند گلوله برفی که هرچه پیشتر می‌رود بزرگتر می‌شود، با جمع‌آوری قبچاق‌ها بر گرد خود در ضمن حرکت بر شماره سپاهیان خویش افزود. اردوی زرین پایه ترکی و اشرافیت مغولی داشت.

باتو، پس از عقب کشیدن از اروپای شرقی در ۶۳۹ / ۱۲۴۱ ستاد زمستانی خود را در سرای (کهنه) حدود صد کیلومتری شمال هشترخان کنونی مستقر کرد. در تابستان از کرانه‌های رود ولگا عازم شمال شد. گروههای تابع دیگر قبایل تاتار (که به این نام شهرت یافتند) به همین ترتیب در جهات دیگر استپ به راه افتادند. اردوی زرین به این صورت به وجود آمد.

چون این اردو در درجه اول به معنی استیلای بر انسانها بود نه بر زمینها، تعیین مرزهای دقیق آن دشوار است. در مشرق به سرزمینهای اردوی سفید متصل می‌شد. در جنوب شرقی، خوارزم بر جیحون سفلی که سرزمینی مساعد برای بازرگانی و نیز منبعی

برای انتخاب مأموران اداری بود، میان اردوی زرین از یک سو و ایلخانان و چغتایی‌های آسیای مرکزی مورد نزاع بود ولی معمولاً اردوی زرین آن را در تصرف داشت. در جنوب دریای سیاه و کوه‌های قفقاز مرزی طبیعی به‌شمار می‌رفت و رود دانوب معمولاً نماینده حد قدرت اردو بود. در مغرب خطی که از کوه‌های کاریات و آلپ‌های ترانسیلوانی و کوه‌های بالکان تشکیل می‌شد، نماینده مرز قدرت متعارفی تاتار بود. در شمال خط مرزی در امتداد خطی بود که در آن منطقه استپ و پهنه جنگلی شمال به یکدیگر می‌پیوست. دولتهای روسی ناحیه جنگلی بیرون از اردو ولی خراج‌گزار آن بود. دولتهای روسی یکی از منابع عمده درآمد اردوی زرین به‌شمار می‌رفت. تسلط بر آنها از راه‌های گوناگون صورت می‌گرفت. در جنوب غربی و اطراف کیف امیران محلی از کار برکنار شدند و اداره این ناحیه مستقیماً به دست اردو افتاد. بیشتر خود امیر را بر سر خدمت می‌گذاشتند و به او قدرت می‌دادند یا قدرت را از او سلب می‌کردند و غالباً او را برای حضور در اردو فرا می‌خواندند. این احضارها معمولاً به کشته شدن امیر فراخوانده شده، می‌انجامید. علاوه بر این اشکال نظارت هجوم‌های نهایی بازدارنده از مقاومت سرزمینهای گشوده شده وجود داشت، همچون حمله‌ای که در ۱۳۲۷ / ۷۲۸ مایه ویرانی تور شد. ولی لااقل در صد سال اول حیات اردو که نیرومندی آن برقرار بود، امیران روسی، همچون الکساندر نفسکی حيله گر (متوفی در ۱۲۶۳) امیر نووگورود و امیران مسکو، آماده به همکاری بودند. کلیسای روسی نیز چنین بود و تاتارها نسبت به آن نظر مساعد داشتند و بعضی از گروه‌های بازرگانان که از راه‌های تازه گشوده شده به دست مغولان بهره‌برداری می‌کردند همین حال را داشتند. پس از ۱۳۶۰ / ۷۶۲ با تزلزلی که در قدرت مرکزی اردو حاصل آمد، پیوندهای قدرت تاتار بسرعت سست شد و این کیفیت نخست در روسیه غربی اتفاق افتاد که در آن اقتدار دوک‌های لیتوانیایی جایگزین اقتدار اردو شد و سپس نوبت به روسیه شرقی رسید که در آن امیران مسکو به جای اردو قدرت را به دست گرفتند.

در معامله تاتارها با امیران دست‌نشانده روسی همیشه زور سرپنجه مشهود بود ولی در معامله با امیران دست‌نشانده اروپایی و بازرگانان ژنوایی و سپس ونیزی غالباً سرپنجه

آهنیر تاتار را دستکشی مخملین می پوشانید. روس‌ها ناگزیر یا باید باج بپردازند و یا متحمل رنج شوند؛ چاره دیگری نداشتند. ولی ایتالیاییان اگر با معامله بدی روبه‌رو می شدند به جای دیگر رو می کردند. دستگاههای بازرگانی آنان که در کفّه متمرکز بود شکوه و جلالی را فراهم آورد که هم بازرگانی پر سود میان شرق و غرب را که از سرزمینهای اردو می گذشت، توسعه می بخشید و هم مبادله میان فراورده‌های اردو را با فراورده‌های اروپای غربی تسریع می کرد. روابط میان اشراف تاتار کریمه و بازرگانان ایتالیایی پیوسته صورت مبارزه‌ای بر سر رسیدن به سهم بزرگتر از این سود بازرگانی داشت تا آن‌گاه که تیمور علاقه‌ای به این رقابت نداشت و تنها این را می دید که مسیحیان از مسلمانان بهره‌برداری می کنند، ایتالیاییان را از کرانه کریمه بیرون راند.

بازرگانان ایتالیایی همچنین در روابط خارجی اردو سهم مهمی بر عهده داشتند. آنان یکی از عواملی بودند که به وسیله ایشان ذخایر برده تاتار از استپ‌های قپچاق به فرمانروایان مملوک مصر فروخته می شد تا خود سپس از همین ممالیک شوند. این بازرگانی پر سود یکی از دو دلیل عمده اتحاد اردو با مصر بود که یکی از سیمای ثابت سیاست خارجی اردو به شمار می رفت. دلیل دیگر دشمنی مشترک هر دو قدرت با ایلخانان ایران بود. مبارزه دایمی میان دو قدرت مغولی در مغرب هرگز به صورتی رضایت بخش توضیح نشده است. آن را به بازتابی از مبارزه برای رسیدن به قدرت در مغولستان و به مسلمان شدن قدیم‌تر فرمانروایان اردوی زرین نسبت داده‌اند. هرچند علی‌رغم مسلمان شدن برکه‌خان (۶۵ - ۶۵۵ / ۶۷ - ۱۲۵۷)، اسلام تا پس از جلوس ازبک‌خان (۴۱ - ۷۱۲ / ۴۰ - ۱۳۱۳) در اردو استقرار پیدا نکرد. به احتمال بیشتر منشأ این مبارزه نزاعهایی بوده است که برای رسیدن به قدرت در ماورای قفقاز و آذربایجان صورت می گرفته است. اثر آن ایجاد جنگهای دایمی بی حاصل بود که منابع ثروت را از میان می برد و به بازرگانی آسیب می رساند.

پیش از این به اهمیت بازرگانی در حیات اقتصادی اردو اشاره کردیم. مورخان پیوسته از منزلت وضع اردو در مرکز خط بازرگانی بین‌المللی بزرگی سخن گفته‌اند که چین و بالتیک و مدیترانه را به یکدیگر متصل می کرد. آشکار است که از این بازرگانی سود

کلانی حاصل می‌شده و انگیزه‌ای برای رشد زندگی شهری بوده است. ولی شاید فریبندگی این بازرگانی به آن انجامیده باشد که اهمیت بازرگانی محلی کمتر از واقعیت آن مورد توجه واقع شود. اردو تولیدکننده بزرگ فراورده‌های حیوانی بود که در جهان قرون وسطایی دارای اهمیت فراوان بود و نیز مصرف‌کننده بزرگ غلات و کالاهای ساخته شده بود. این وضع سبب پیدا شدن مراکز مبادله بزرگی همچون سرای پایتخت زمستانی اردو شد که در آن صنعت آمودن فراورده‌های حیوانی و ساختن کالاهای فلزی گسترش یافت. دلایلی در دست است که سرمایه‌های مهمی در این صنعتها به کار افتاده و نیز برای مدتی کوتاه چیزی شبیه تشکیلات صنفی در آن به وجود آمده بود. با این همه شالوده اقتصاد اردو دامپروری بود، هرچند در اطراف شهرها باغداری تجاری رواج داشت و در کریمه کشت محصولات صادراتی همچون پنبه و توتون و نظایر آنها صورت می‌گرفت.

اردو از لحاظ ساخت سیاسی یک دولت مستقل نبود. جزئی از امپراتوری مغول بود و فرمانروای آن از خان بزرگ اطاعت می‌کرد. در زمانی متأخر همچون دوره فرمانروایی ازبک خان هنوز این قاعده جاری بود. ولی برای همه هدفهای عملی، خان اردو از زمان جلوس برکه خان در فرمانروایی استقلال داشت. معمولاً عنوان خان به کار می‌رفت، هرچند پس از ۷۱۰ / ۱۳۱۰ عنوان سلطان نیز مرسوم بود. در پایان قرن هشتم / چهاردهم، تُوختمش همچون فرمانروای پیش از خود از لقب خاقان استفاده می‌کرد. خان مقام سروری داشت و تنها از یاسا یعنی قانون چنگیزخان و بعدتر از شریعت اطاعت می‌کرد. ولی در عمل قدرت وی به دامنه نفوذ او بر امیران دست‌نشانده‌اش بستگی داشت که یا از خاندان چنگیزخان بودند و یا در درجه پست‌تری قرار داشتند ولی قدرتشان زیاد بود. امیران بزرگ در تیول‌های خود عملاً استقلال داشتند. بعضی و بالخاصه کسانی که به ثروت کریمه دسترسی داشتند، همچون نُوغای (متوفی در ۶۹۹ / ۱۲۹۹) و مَمای و آدیغو (متوفی در ۸۲۲ / ۱۴۱۹)، چنان قدرتی داشتند که حتی از قدرت خان هم بیشتر بود. هرچند اینان تحت تسلط فرمانروایان نیرومندی همچون باتو و برکه و تُوختو (۷۱۲ - ۶۸۹ / ۱۳۱۲ - ۱۲۹۰) و

ازبک خان بودند ولی پس از وفات ازبک خان قدرت به دست امیران افتاد که از خا‌های پوشالی برای پیش بردن مقاصد خود بهره‌برداری می‌کردند. این کیفیت به صورتی موقتی در آن هنگام که فرمانروایی جدید منصوب شده با تأیید خارجی، تختمش (متوفی در حدود ۸۰۲ / ۱۳۹۹)، مَمای فرمانروای اردوی سفید را در نبرد قلّقه در ۷۸۳ / ۱۳۸۱ شکست داد، متوقف شد. ولی درگیر شدن خود تختمش با تیمور به حمله‌های بزرگی از ترکان آسیای مرکزی در ۷۹۲ / ۱۳۹۰ و ۷۹۷ / ۱۳۹۵ انجامید که سخت به حیات اقتصادی اردو آسیب رسانید و به صورت دائمی پیوندهای فرمانبرداری سیاسی را که امیران دست‌نشانده نسبت به خان داشتند سست کرد. پس از مرگ ادیغو در ۸۲۲ / ۱۴۱۹ اردو سرانجام بسرعت متلاشی شد.

فرو ریختن اردو وضعی پیش آورد که به آنچه در ۶۳۳ / ۱۲۳۶ اتفاق افتاده بود بی‌شباهت نبود. در سراسر اراضی استپی شمال دریای خزر و دریای سیاه عده‌ای از قبایل ترک نیمه‌مستقل صحرائشین در زیر فرمان رؤسای خود زندگی و کوچ می‌کردند. در بعضی از پهنه‌های مساعد زندگی کشاورزی و بازرگانی ادامه داشت و این پهنه‌ها مراکز واحدهای سیاسی و محل اجتماع ساکنان استپ شد که مدعی حقوقی برابر با حقوق اردو بودند. مهمترین این مراکز خان‌نشین‌های قازان و هشترخان و قِرم (کریمه) بود که همه در قسمت متأخر نیمه اول قرن نهم / پانزدهم پیدا شدند.

بنابر روایات مؤسس خان‌نشین قازان اُلغ محمد (متوفی در ۸۴۹ / ۶ - ۱۴۴۵) در ۸۴۱ / ۱۴۳۷ بوده است، هرچند ظاهراً وی مدتی پیش از این تاریخ نیز به استقلال فرمان می‌رانده است. محل آن در مجاورت انحنای ولگای میانه و آنجا که شاخه کاما به آن می‌پیوندد قرار داشت و سرزمینی بود غله‌خیز در آنجا که منطقه‌های استپ و جنگل به یکدیگر می‌پیوست و با نواحی اطراف خود به وسیله راههای خوب مربوط بود. این ناحیه، مدتها پیش از حمله مغولان، مرکز کشور آباد بلغار بود. سکنه آن از نژاد فینو-اوگری بودند که مهاجران فراوان ترک بر آنان فزونی گرفته و یک اشرافیت نظامی تشکیل داده بودند. عناصر نه مسلمان و نه ترک جذب ناشده جمعیت یکی از عواملی بود که روس‌ها در تلاش خود برای استیلای بر قازان از آن می‌توانستند بهره‌برداری کنند این امر

از آن جهت اهمیت داشت که باج گرفتن از روسیه و ترتیب دادن حمله‌هایی به پهنه‌های اسلاونشین سهم مهمی در حیات خان‌نشین داشت. ولی قابلیت خان‌های قازان برای تقویت ادعاهای خود نسبت به مسکو، به علت ضعف موقع خود آنان محدود بود، چه این خان‌ها در میان ادعاهای اشراف بزرگ سرزمینهای خود و تاتارهای استپ و خان‌نشین‌های هشترخان و کریمه و روسیه و عثمانی که از اواخر قرن نهم / پانزدهم به بعد در آن می‌کوشیدند که در قازان نفوذ پیدا کنند، وضع نامتعادلی داشتند. با این همه خان‌ها هنوز قادر بودند به حمله‌های ویرانگری به اراضی روسیه بپردازند، همچون حمله صاحب‌گرای خان در ۹۲۷ / ۱۵۲۱ که خود را در ۹۲۹ / ۱۵۲۳ فرمان‌گزار عثمانیان اعلام کرد. قصد روس‌ها نخست آن بود که خانی طرفدار روسیه بر سر کار بیاید. چون به این منظور توفیق نیافتند، در آن کوشیدند تا با جدا کردن عناصر جذب‌ناشده جمعیت خان‌نشین را ضعیف کنند و چون این اقدام نیز بی‌حاصل ماند، ایوان مخوف بر آن شد که قازان را ضمیمه متصرفات خود سازد. شهر قازان در ۱۰ شوال ۹۵۹ / ۲ اکتبر ۱۵۵۲ سقوط کرد ولی برای تصرف کردن همه ولایات پنج سال نبردهای سخت ادامه داشت. با وجود این اهمیت قازان به پایان نرسید. با آنکه روس‌ها ساخت سیاسی خان‌نشین را دگرگون کردند، اسلام در این سرزمین موزد حمله قرار نگرفت و تاتارهای قازان پس از آن نقش مهمی در روابط روسیه با دولتهای مسلمان جنوب ایفا کردند.

خان‌نشین هشترخان بر دهانه ولگا قرار داشت. پس از تجربه اردو دو سازمان در پهنه ولگای سفلی به وجود آمد. یکی به نام اردوی بزرگ که معمولاً آن را دنباله اردوی زرین می‌دانند، ارتباطی با سرای داشت و در میان دریای خزر و رود دون حالت صحرانشینی اختیار کرد. اردوی بزرگ سرانجام در حدود ۹۰۸ / ۱۵۰۲ به دست تاتارهای کریمه برافتاد و اطاعت و وفاداری قبایل آن اسماً به سازمان دوم انتقال یافت که در اطراف هشترخان توسعه پیدا کرده بود و معمولاً تأسیس آن را سال ۸۷۱ / ۱۴۶۶ و مؤسس آن را قاسم نواده فرمانروای اردوی زرین می‌دانند. هشترخان به عنوان مرکز بازرگانی اهمیتی داشت و عده‌ای از بازرگانان ثروتمند در آن مقیم بودند. این ثروت طعمه‌ای بود

که توجه قبایل همسایه توغای و چرکس را جلب می‌کرد و اینان چندین بار در زندگی این خان‌نشین رسوخ کردند. خان‌نشین هسترخان همچون خان‌نشین قازان در مبارزات سیاسی درهم و برهم قرن نهم / پانزدهم در جبهه‌های مختلف وارد جنگ شد و گاه‌گاه سربازان مزدوری برای فرمانروایان لهستان و روسیه فراهم می‌آورد. ولی در اینجا نیز همچون در قازان در ربع دوم قرن شانزدهم نفوذ عثمانی غلبه پیدا کرد و عثمانیان قصد آن داشتند که جبهه متحدی از تاتارها در برابر روسیه تشکیل دهند. ولی شکسته شدن سپر قازان این خان‌نشین را چندان ضعیف کرد که دیگر نمی‌توانست مانع نفوذ روسیه شود و این دولت در ۹۶۲ / ۱۵۵۴ یک خان پوشالی را در این خان‌نشین به خانی رسانید و سرانجام آن را در ۹۶۴ / ۱۵۵۶ ضمیمه متصرفات خود ساخت.

مهمترین دولت جانشین اردوی زرین خان‌نشین کریمه بود. از اوایل تشکیل آن اطلاعات روشنی در دست نیست. ظاهراً کریمه از پایان قرن هشتم / چهاردهم در زیر فرمان خاندان حاجی‌گرای (متوفی در ۸۷۱ / ۱۴۶۶) که او را معمولاً مؤسس سلسله فرمانروایان می‌دانند، استقلال پیدا کرده بود. در سالهای نخست تأسیس این خان‌نشین ظاهراً میان آن و دوکهای لیتوانیایی لهستان همکاری برقرار بوده است ولی پس از آنکه عثمانیان در ۸۸۰ / ۱۴۷۵ کفه را ضمیمه متصرفات خود کردند و در نتیجه توانستند آزادی اقتصادی کریمه را از آن سلب کنند، این خان‌نشین دست‌نشانده عثمانیان شد. با وجود این، خودمختاری داخلی کریمه که از طریق آن عثمانیان سیاست سنتی خود را برای حمله‌های به شمال دنبال می‌کردند و وضع با نفوذ فرمانروایان‌گرای، ضمانتی بود برای آنکه این خان‌نشین در عین اطاعت از عثمانی صورت یک دولت جداگانه را حفظ کند.

در آغاز پایتخت آن در سرزمینهای استپی بیرون شبه‌جزیره کریمه بود ولی در پایان قرن نهم / پانزدهم به باغچه‌سرای (سیمفروپول) انتقال یافت. در طول قرن دهم / شانزدهم تاتارها به سکونت جستن در کریمه متمایل شدند و این خان‌نشین وارد دوره‌ای از رونق و آبادانی شد. صنایعی در آن تأسیس شد که معمولاً در دست مسیحیان بود. بستانکاری و باغداری شکوفانی برای تأمین نیازمندی‌های شهرهای در حال رشد

رواج یافت و بازرگانی آن بیشتر در کفه و بندرهای دیگر متمرکز بود. دستگاه دیوانی منظمی برای رفع احتیاجات دولت به وجود آمد. نوعی از زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی در آن گسترش پیدا کرد که در دولتهای تاتار دیگر سابقه نداشت. ولی اینها همه در خود کریمه بود. در میان نوغای‌های استپ‌های شمالی که خان‌های کریمه بر آنان فرمان می‌راندند، زندگی سنتی صحرائشینی غلبه داشت. خان‌های کریمه مدعی داشتن قدرت بر چرکس‌ها و کبَرَدَن‌ها و حتی گاه داغستانیان ساکن جنوب شرقی قفقاز بودند و خود تیول‌هایی در داخل امپراتوری عثمانی در رومیلی به تصرف داشتند.

خان‌ها به عنوان خان چندان قدرتی نداشتند. در آمدشان اندک بود و قدرت آنان نه تنها به وسیله سلاطین عثمانی که در قرنهای یازدهم / هفدهم و دوازدهم / هجدهم مکرر آنان را عزل می‌کردند محدود بود بلکه وجود خاندانهای اشرافی بزرگ تاتار کریمه همچون خاندانهای شیرین و منصور که بر تیول‌های موروثی خویش مستقلاً فرمانروایی داشتند نیز مایه محدودیت قدرت خان‌ها بود. بزرگترین خان‌های کریمه نیرومندی خود را از طریق اشتهار به رهبری جنگی به دست می‌آوردند.

چه خان‌نشین کریمه، علی‌رغم ظاهر آنکه صورت حکومت ماندگار شده‌ای در کریمه داشت، همچون دولتهای دیگر تاتار متکی به جنگ و دارای سازمانی وابسته به جنگ بود. حمله‌های پراکنده قدیم‌تر به اراضی لهستان و روسیه به صورت لشکرکشی‌های عظیمی همچون اردوکشی سال ۹۷۸ / ۱۵۷۰ درآمد که مسکو را به آتش کشید. تاتارهای کریمه همچنین سهمی اساسی در ارتش عثمانی در جنوب شرقی اروپا داشتند و به عنوان سواره نظام سبک و مأموران جاسوسی و غارت در اطراف راههای عبور ارتش اصلی از آنان استفاده می‌شد. خان‌ها می‌توانستند در صورتی که پول لازم در اختیارشان گذاشته شود از ۱۵۰,۰۰۰ تا ۲۰۰,۰۰۰ سرباز را بسیج کنند.

این حمله‌های پیوسته به مرزهای جنوبی اراضی روسیه دولت تزاری را بر آن داشت تا تدابیری برای مقابله با آنها اتخاذ کند. پس از دو قرن مبارزه، روسیه سرانجام توانست در سواحل دریای سیاه مستقر شود و دولت عثمانی با پیمان کوچوک قینارجه در ۱۷۷۴ / ۱۱۸۸ ناگزیر شد که استقلال کریمه را به رسمیت بشناسد. هنگامی که این

وسایل نظارت بر خان‌نشین بی‌نتیجه به‌نظر رسید، دولت روسیه، کریمه را در ۱۷۸۳/۱۱۹۷ ضمیمه متصرفات خود ساخت.

الحاق کریمه به روسیه با تغییرات عمیقی همراه بود. اقتصاد آن با نقل مکان کردن سکنه مسیحی پیش از آن از میان رفته بود. تاتارها، با آنکه مزایایی پیدا کرده بودند، نمی‌توانستند وضع تازه دچار رکود شده را تحمل کنند. روستاییان تاتار آزاد سابق که اکنون به‌صورت روستاییان دولتی درآمدی بودند، از بزرگان تاتار ترک وطن کرده، پیروی کردند و تقریباً در سالهای پس از الحاق نیمی از ساکنان کریمه به اراضی عثمانی کوچیدند. خان‌های گرای بار دیگر در خدمت دولت عثمانی ظاهر شدند و مدتی عنوان خان‌های بوجاک (بسارابی جنوبی) داشتند. کشاورزان روسی جای کشاورزان مهاجرت کرده را پر کردند و تاتارها به‌صورت اقلیتی درآمدند. نوغای‌ها را نخست به کوبان و سپس به استپ‌های شمال دریای آزوف و شرق ولگا کوچاندند و آنان در این سرزمین به هدایت حکومت مدبرانه دوک دو ریشیلوی مهاجر از حالت صحرائنشینی بیرون آمدند و وضع ماندگاری پیدا کردند.

از دو دولت تاتار دیگر نیز باید ذکری بشود که عملاً جانشین دولتهای اردو نبوده‌اند. یکی خان‌نشین قاسموف است که در گوزودیتز واقع بر کنار رود اوکا در نیمه قرن پانزدهم برای پاسداری از مرز جنوبی اراضی روسیه تشکیل شد و تا مدت دو‌یست سال به‌عنوان یک دولت پوشالی تاتاری ساخته شده به دست روسیه برقرار ماند. دیگر خان‌نشین سیبری که از تیول‌های شاخه‌های دیگر خاندان جوجی همچون ترکیبی از صحرائنشینان تاتار و اقوام فینو-اوگری سیبری غربی تشکیل شد. کوچوم‌خان (حدود ۱۰۰۷-۹۷۱/۹۸-۱۵۶۳) فرمانروای آن در مقابل لشکرکشی مشهور یرمک قزاق (کوساک) در ۹۳-۹۸۷/۸۴-۱۵۷۹ مقاومت نشان داد ولی سرانجام نتوانست در برابر فشار روس‌ها دوام کند. روسیه به‌تدریج بر تمام این ناحیه مستولی شد و آن را مبدأ عزیمتی برای پیش رفتن به‌جانب اقیانوس آرام قرار داد. از بسیاری جهات می‌توان روسیه را همچون آخرین جانشین دولتهای اردوی زرین در نظر گرفت.

ورود مغولان تا سلطه روس‌ها

پس از فروپاشی خلافت عباسی در بغداد، سرزمین‌های اسلامی در نواحی شرقی و از جمله قفقاز، تحت حاکمیت مغولان و سپس طوایف وابسته به آنها درآمد. در عین حال، امارت‌های محلی که از خاندان بومی یا اغلب تبار ایرانی بودند، به حیات خود ادامه دادند تا این‌که با فرارسیدن ضعف خاندان‌های مغولی، توانستند فرمان‌روایی مستقل خود را بازیابند؛ هرچند که این اقتدار دوام چندانی نداشت. دوره حاکمیت مغولان تا سلطه روس‌ها در ادامه به اختصار بررسی می‌گردد.

فتوحات مغولان

در اوایل قرن ۷ هجری/۱۳ میلادی با ظهور چنگیزخان مغول، در اوضاع سیاسی و حکومتی منطقه تحولات اساسی پدید آمد. چنگیزخان پس از مطیع ساختن خان‌های سرزمین خود و سلطه یافتن بر امپراتوری چین، توجه خود را به سوی غرب آسیا معطوف ساخت. اقدامات وی برای ایجاد روابط بازرگانی با سرزمین‌های غربی به‌ویژه پادشاهی خوارزمیان، در نهایت به جنگی بزرگ و خانمان‌سوز در سال ۶۱۴ قمری/۱۲۱۸ میلادی، در این نواحی منجر شد که طی آن، حکومت شاهان خوارزم برچیده شد و مغولان پیشروی خود را به سمت

غرب و از دو مسیر جنوب دریای مازندران و شمال آن ادامه دادند. مسیر جنوب دریای مازندران که از ایران عبور می‌کرد، با اندکی تأخیر نسبت به نخستین فتوحات مغولان و پس از مرگ چنگیز به دست نواده‌اش «هولاکو خان» طی شد. اما مسیر شمالی در همان دوران چنگیزخان و توسط پسرش «جوجی» گشوده شد. جوجی و مغولان تحت فرمان او تا رودخانه ولگا و سرزمین بلغارها پیش رفتند و خود را به مرز اروپا رساندند و در همین ایام بود که نخستین دسته‌های مغولان، پس از سلطه بر قلمرو خزرها به سمت جنوب، یعنی ناحیه قفقاز سرازیر شدند. آنها در واقع با یک لشکرکشی بی‌سابقه، دریای خزر را دور زده و از داغستان عبور کردند که در این زمان، منوچهر خانی در آن‌جا خود را پادشاه نامیده و شهر «شماخی» در شروان را پایتخت خود قرار داده بود.

در همین ایام، جلال‌الدین خوارزمشاهی پسر سلطان محمد پس از درگیری‌های مکرر با مغولان، از طریق عراق به خوزستان و سپس به آذربایجان گریخت و تلاش‌هایی برای تصرف قفقاز به کار بست. او نخست با حمله به گرجستان، تفلیس را تصرف کرد^۱ و در سال ۶۲۵ قمری/۱۲۴۶ میلادی در حمله دوباره به آذربایجان، شهر «خلاط» را گرفت. در همان حال، مغولان تا آذربایجان پیش آمدند و جلال‌الدین ناچار به قفقاز گریخت و این بار، شهر گنجه را تصرف کرد. او درگیری‌هایی نیز با «الملک‌الاشرف»، فرمانروای دمشق و سلجوقیان روم داشت و در نهایت در سال ۶۲۸ قمری/۱۲۴۹ میلادی به قتل رسید.^۲

«جورماغون» و چند تن دیگر از سرداران مغول که برای سرکوب جلال‌الدین آمده بودند، قفقاز را فتح کردند؛ ولی نتوانستند پیشرفت‌های زیادی به دست

۱. منکبرنی، سیرت جلال‌الدین، ص ۱۲۱ و تاریخ مغول در ایران، ص ۳۵۹.

۲. همان، ص ۲۴۵.

آورند. تعدد فرمانروایان و مشکل بودن وضع طبیعی قفقاز، مانع پیشرفت سریع مغولان می‌گردید. علاوه بر این، گرجیان، جنگجویان همیشه آماده و تسلیم‌ناپذیری بودند. سرانجام، مغولان در سال ۶۲۹ قمری/۱۲۵۰ میلادی، گرجستان و ارمنستان را به تصرف درآوردند و در سال ۶۳۰ قمری/۱۲۵۱ میلادی، گنجه را فتح و ویران ساختند. گرجیان پس از مقاومت‌های بسیار، سرانجام تسلیم شده و ملکه آنان پیمان صلحی با مغولان بست. اندکی بعد، جورماغون بیمار شد و «باتو» - سردار مغولی فاتح روسیه - قفقاز را تحت امر خود درآورد. اشراف مغول، قفقاز را میان خود تقسیم کردند و اوکتای - خان اعظم مغولان - برای ایجاد نظم در منطقه در سال ۶۳۸ قمری/۱۲۵۹ میلادی، «بایجو» را فرمانروای این ناحیه کرد و او اداره امور را تا زمان لشکرکشی هلاکو در دست داشت.^۱

بایجو قلمرو مغولان را در این منطقه توسعه داد و به آسیای صغیر یورش برد. امیران سلجوقی آن را شکست داد و شهرهایی در دیار بکر و عراق را تصرف کرد.^۲ او فرمانروای مسیحی (صلیبی) انطاکیه را وادار به تسلیم کرد، ولی پیشروی‌های او به سبب شورش‌های داخلی در قفقاز متوقف شد.^۳

مغولان فرمانروایان محلی را در امارت خود باقی گذاشتند؛ چنان‌که در گرجستان پس از مرگ ملکه گرجیان، یکی از شاهزادگان این خاندان - داوود چهارم (درگذشته ۶۵۹ق/۱۲۵۹م) - و پس از او، «دیمتریوس دوم» - که سال‌ها در دربار ایلخان به گروگان بود - از طرف مغولان به حکومت گماشته شدند.

در ارمنستان نیز پس از مرگ تکفور حاتم، پسرش «لئون سوم» (۶۸۶ق/۱۲۸۹م)

۱. تاریخ مغول در ایران، ص ۳۹ - ۴۱.

۲. المختصر، ج ۴، ص ۴۸۲ و تاریخ مغول در ایران، ص ۴۷ و ۴۸.

۳. اسپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۴۸.

و پس از او، تکفور دوم به شاهی رسید.^۱ اداره امور داخلی قلمرو شاهان دست‌نشانده، به خود آنان واگذار می‌شد و مغولان در شرایط عادی در این‌گونه امور دخالت نمی‌کردند و تنها در هنگام دریافت مالیات شرکت می‌نمودند. شاهان محلی، وظیفه پرداخت خراج و کمک نظامی را بر عهده داشتند. آنان تحت حمایت ایلخان بوده و از امتیازات فرمان‌روایان مستقل بهره‌مند بودند.^۲

موج دوم کشورگشایی مغولان با حملات هولاکو آغاز شد. زمانی که سپاه هولاکو به آسیای میانه وارد شد (سال ۶۵۱ق/۱۲۵۰م)، امیران اکثر نواحی از جمله شروان و اران، تابعیت او را پذیرفتند.^۳ فرمان‌روایی قفقاز نیز از این زمان در اختیار هلاکو درآمد و ادعای مالکیت خان‌های دشت قبچاق از میان رفت؛ اما به زودی نزاع میان خان قبچاق (برکه‌خان) با ایلخان (هلاکو) آغاز شد. این جنگ‌ها سال‌های زیادی ادامه داشت و همیشه مغولان قبچاق حمله‌کننده بودند و با وجود دستیابی به پیروزی‌هایی، اغلب نتایج خوبی کسب نمی‌کردند.

اولوس جوجی (اردوی طلایی)

چنگیز پیش از مرگش در سال ۶۲۴ قمری/۱۲۲۸ میلادی، سرزمین‌های مفتوحه خود را میان چهار پسر اصلی‌اش جوجی، جغتای، اوگتای و تولوی تقسیم کرد که هر یک از این تقسیمات، اولوس نامیده می‌شد. سرزمین‌های غربی آسیا به پسر بزرگ‌تر، جوجی و نیز جغتای واگذار شد. به این ترتیب که اولوس وی مشتمل بر سرزمین‌های واقع بین کاشغر تا حد بلغار، و اولوس جغتای از مرز

۱. همان، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۳۶۱.

۳. همدانی، جامع التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۸.

مغولستان شروع و شامل نواحی آسیای میانه تا خراسان می‌شد. بر این اساس، منطقه قفقاز، دشت قباچاق و نواحی جنوبی روسیه تا مرز اروپا در اولوس جوجی قرار داشتند. این فرمان‌روایی وسیع، «آلتان اروغ» یا «اردوی طلائی» خوانده می‌شد و قسمت اعظم جنوب آن، سرزمین‌های مسلمان‌نشین بودند.^۱

جوجی، فرمان‌روای اردوی طلائی، از همان زمان حیات پدرش تصمیم داشت، حکومتی مستقل در این نواحی - که خود گشوده بود - برپا سازد و با اقدامات خود، گرفتاری‌هایی را برای چنگیزخان به وجود آورد؛ ولی پیش از آن‌که موفقیتی به دست آورد، یک‌سال قبل از پدرش درگذشت و فرمان‌روایی به فرزند ارشدش «باتو» رسید.^۲ باتو، شهر «سرای» در کنار رود ولگا و شمال دریای خزر را به عنوان پایتخت انتخاب کرد که به سبک ایرانی و با نام فارسی ساخته شده بود و به جهت واقع شدن در کنار رود ولگا از اهمیت تجاری برخوردار بود و همچنین بر سر یکی از راه‌های عمده غرب به شرق قرار داشت.^۳

باتو، جنگ‌هایی با روسیه و روابطی با دولت‌های اروپایی داشت که موجب تقویت فرمان‌روایی وی در این منطقه گردید. با این حال، او در فکر گسترش قلمرو خود، به سمت جنوب نواحی آذربایجان و ایران بود و درصدد آن بود که با ایجاد روابط دوستانه با مصریان و شامیان، اقداماتی در این زمینه ترتیب دهد. او به همین منظور با ایرانیان و مسلمانان با مهربانی و ملاحظت رفتار می‌کرد و آنان را در امور دینی خود آزاد می‌گذاشت و همچنین از متفکران و صاحب‌نظران بهره می‌گرفت. به این سبب، اسلام در اولوس جوجی به تدریج گسترش یافت؛ به طوری که «برکه» (یا

۱. مغولان، ص ۲۶۱ و ۲۶۵.

۲. همان، ص ۲۶۵ - ۲۶۶ و ولادیمیرتسف، چنگیزخان، ص ۱۶۴ - ۱۶۸.

۳. تاریخ جهان گشا، ج ۱، ص ۲۲۲.

برکای) برادر باتو و فرزند دوم جوجی نیز مسلمان شد (او نخستین مسلمان در خاندان چنگیز است). با این حال، خود باتو به دین «شمنی» باقی ماند.^۱

در سال ۶۵۲ قمری/۱۲۵۴ میلادی، یک سال بعد از مرگ باتو، برادر او برکه‌خان، فرمانروایی اولوس جوجی را به دست گرفت.^۲ او پس از مسلمان شدن به «جلال‌الدین ابراهیم» تغییر نام داده بود، ولی به همان برکه‌خان شهرت یافت. او با آشکار کردن دین خود، تلاش کرد که بقیه افراد خانواده را نیز مسلمان سازد. همچنین قوانین شرعی اسلامی را رایج گردانید و نماز و دیگر فرایض دینی را برای سپاهیان اجباری نمود و نیز فرمان داد که امامان جماعت و مؤذن‌ها در یورت‌ها به کار گرفته شوند و فرزندان امرا برای فراگرفتن قرآن به مکتب بروند. او وزیری ایرانی به نام «شرف‌الدین قزوینی» برگزید که بر اوضاع زمان احاطه و به زبان عربی و ترکی تسلط داشت و از آن پس، دربار او مرکز تجمع علمای جهان اسلام شد و مجالس فقهیه و فلسفی در حضور او برگزار می‌شد.

برکه‌خان به دنبال تحکیم موقعیت سیاسی خود در منطقه بود، اما فتوحات و استیلاهای هلاکوخان بر سراسر ایران و به‌ویژه آذربایجان و اران، باعث تضعیف او می‌شد. بنابراین، اختلاف میان آن دو آغاز شد و تا آخر حکومت ایلخانان در ایران ادامه یافت. برکه برای مقابله با خطر هولاکوییان، روابط نزدیکی با ممالیک مصر برقرار کرد^۳ و با کمک آنان به جنگ با هلاکو رفت.^۴ سپاهیان برکه با عبور از دربند قفقاز به شروان وارد شدند و در سال ۶۶۱ قمری/۱۲۶۲ میلادی و در

۱. مغولان، ص ۲۶۷ و طبقات ناصری، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲. الکامل، ج ۱۳، ص ۵۲۵.

۳. اشیپولر، تاریخ مغول در ایران، ص ۶۷ و ۶۸.

۴. الکامل، ج ۱۲، ص ۲۴۲.

کنار رودخانه ترک، با سپاه هلاکو رو در رو گردیدند. هلاکو شکست خورد، به ایران بازگشت و به زودی درگذشت و دیگر فرصتی برای جبران این شکست نیافت.^۱ برکه بعدها نبردهایی با «اباقاخان» - جانشین هلاکو در ایران - داشت و در لشکرکشی های خود، شهرهای مرزی اران و گرجستان را فتح کرد و تا تفلیس پیش رفت؛ اما دربند همچنان در اختیار ایلخانان ایران ماند. برکه در کنار رود ترک بیمار شد و درگذشت و سپاهیانش بدون نتیجه بازگشتند.^۲ دوره فرمانروایی برکه، دوره طلایی اردوی زرین به شمار می رود. او علاوه بر اقدامات سیاسی و جنگی به تبلیغی وسیع نیز دست زد و روابط سیاسی و اقتصادی با برخی دولت های اروپایی برقرار نمود.^۳

«منگو تیمور» که در سال ۶۶۴ قمری/ ۱۲۶۵ میلادی به جای برکه بر تخت سلطنت نشست، اگرچه مسلمان نبود، ولی این امر در کار مسلمانان قفقاز و نیز روابط اردوی زرین با دولت مسلمان مصر، خللی به وجود نیاورد؛ به طوری که در طول سلطنت منگو تیمور، مبادلات سفیر و بازرگان بین دو طرف ادامه داشت.^۴ منگو تیمور با وجود تحریکات متحد مسلمان خود در مصر با ایلخانان ایران وارد نبرد نشد و صلاح کار خود را در صلح و دوستی می دید. پس از او، چند شاهزاده دیگر به قدرت رسیدند که دوران حکومتشان اهمیت چندانی برای ایران نداشت و روابط آنان با ایلخانان، دوستانه و محتاطانه باقی ماند.^۵

۱. جامع التواریخ، ج ۲، ص ۷۳۳.

۲. همان، ج ۱، ص ۵۲۶ و مغولان، ص ۲۷۰.

۳. همان، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

۴. مقریزی، السلوک لمعرفة الملوک، ج ۱، ص ۵۶۳ و ۶۲۱ و مغولان، ص ۲۷۱.

۵. مغولان، ص ۲۷۲.

«سلطان محمد اوزبک» در سال ۷۱۳ قمری/۱۳۱۴ میلادی، همزمان با حکومت «اولجایتو» در ایران، زمام امور را در ارودی زرین به دست گرفت و در دوره حکومت طولانی خود توجه زیادی به امور دینی و مراسم مذهبی، دورکردن غیرمسلمانان و تقویت اوضاع اقتصادی مملکت خود داشت. قدرت روزافزون سیاسی و اقتصادی اردوی زرین در عصر وی، تهدیدی برای ایلخانان به شمار می‌رفت؛ با این حال، او روابط دوستانه‌ای با اولجایتو برقرار کرد.^۱ «ابن تغریبندی»، محمد اوزبک را سلطانی عدالت‌گستر خوانده است.^۲

محمد اوزبک در زمان سلطان «ابوسعید ایلخان» - جانشین اولجایتو - با سپاهی راهی ایران شد؛ اما با وجود هماهنگی با ممالیک مصر و درگیری‌های ابوسعید در نواحی شرقی ایران، به سختی از «امیرحسن چوپانی» - سردار ابوسعید - شکست خورد. امیرحسن چوپانی در سال ۷۲۵ قمری/۱۳۲۶ میلادی، آذربایجان، اران و موغان را گرفت^۳ و با عبور از دربند و ورود به اولوس جوجی، شکست دیگری بر سلطان محمد اوزبک وارد کرد. این اقدام بر نفوذ او و خاندانش در این منطقه افزود؛ چنان‌که با انحطاط سلسله ایلخانان در ایران، او حکم‌رانی بر آذربایجان را به دست گرفت.^۴ جانشین او، «ملک اشرف» گنجه را تصرف کرد.^۵ او در سال ۷۴۵ قمری/۱۳۴۵ میلادی بر برادر خود پیروز شد و اران، موغان و آذربایجان را گرفت و کاووس پسر کی‌قباد نخست، حاکم شروان و

۱. تاریخ اولجایتو، ص ۲۹۰ و مطلع السعدین، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲. ابن تغریبندی، النجوم الزاهره، ج ۹، ص ۷۴.

۳. مطلع السعدین، ج ۱، ص ۲۱۷.

۴. مغولان، ص ۲۷۳ به نقل از ذیل جامع التواریخ ص ۱۳۲ - ۱۳۵ و گلستان ارم، ص ۹۱.

۵. مطلع السعدین، ص ۲۲۲.

شماخی با او مصالحه کرد؛ ولی چندی بعد، میان‌شان کدورتی پدید آمد.^۱ امارت پر از ظلم و بیداد ملک‌اشرف چوپانی، سبب شد که مردم این نواحی از جانی‌بیک، خان قبقاق، درخواست کمک نمایند و قاضی شهر برده در دیدار با خان مذکور، او را به حمله به قفقاز دعوت کند.

جانی‌بیک، فرزند و جانشین محمد اوزبک (درگذشته ۷۴۲ق/۱۳۴۲م) با استفاده از موقعیت حاصل از مرگ ابوسعید، و ضعف و تجزیه حکومت ایلخانی در ایران، به قلمرو ملک‌اشرف حمله کرد و سراسر قفقاز، اران، همچنین آذربایجان و تبریز را به تصرف خود درآورد. او ملک‌اشرف چوپانی را دستگیر و اعدام کرد و موجب خوشحالی مردم شد.^۲

جانی‌بیک، پسر خود «بردی بیک» را بر این نواحی گمارد و خود به مقر حکومتش شهر «سرای» بازگشت. بردی‌بیک نیز کارها را به یکی از امیران خود سپرد، ولی او راه ظلم و ستم را در پیش گرفت؛ چنان‌که مردم آذربایجان از سلطان «اویس جلایری» حاکم عراق دادخواهی کردند. سلطان مذکور با حمله به آذربایجان و اران تا نخجوان و قره‌باغ پیش آمد و امیر مغولی را به قتل رساند و از این پس، این منطقه تحت فرمان جلایریان (ایلکانیان) درآمد.^۳

این نواحی تا اواخر قرن هشتم هجری، همچنان در دست خان‌های مذکور باقی ماند تا زمانی که تیمور گورکانی با حمله به آذربایجان و اران، سلطه خود را بر این نواحی افکند. در کنار خان‌های مغولی، همچنان برخی امیران محلی خاندان قدیمی و بومی، امارت‌هایی داشتند که شروانشاهان، مهم‌ترین آنها می‌باشند.

۱. همان، ص ۲۳۴.

۲. همان، ص ۳۱۴ - ۳۱۶.

۳. گلستان ارم، ص ۹۲.

سلطه تیموریان

تیمور گورکانی در سال ۷۷۱ قمری/ ۱۳۷۰ میلادی، پس از آن که ماوراءالنهر را زیر فرمان خود درآورد، به سمت نواحی غربی تر جهان اسلام لشکرکشی نمود و به تدریج، آنها را نیز تحت سلطه گرفت. در حدود سال ۷۷۸ قمری/ ۱۳۷۷ میلادی، نخستین برخورد میان او و فرمانروایان نواحی شرقی اولوس جوجی روی داد. تیمور به یکی از این فرمانروایان به نام «توقتمش» کمک کرد تا حاکمیت قبلی خود بر دشت قبچاق شرقی را باز یابد.^۱ هدف او این بود که از وی برای پیش برد نقشه‌هایش بهره ببرد.

توقتمش که با کمک تیمور بر اولوس جوجی فرمانروایی یافته بود، پایتخت قدیمی خان‌های اردوی زرین - شهر سرای در ساحل ولگا - را مرکز حکومت خود قرار داد و به سنت اجداد خود، تاخت و تاز به سرزمین‌های مجاور را در پیش گرفت. توقتمش، در تسخیر روسیه مسیحی، مسکو و بسیاری از شهرهای آن را طعمه حریق کرد. او همچنین در اندیشه تصرف آذربایجان بود؛ اما تیمور پیش از او آن را به امپراتوری خود ضمیمه کرد. این امر، اتحاد میان توقتمش و تیمور را برهم زد و جنگ‌ها متعددی میان این دو امیر در نواحی خوارزم و قبچاق قفقاز در گرفت که توقتمش در یکی از این جنگ‌های ناچار به فرار شد و اردو و حرامسرای خویش را در اختیار دشمن گذاشت.^۲ شهر سرای به فرمان تیمور خراب شد و سپس سپاهیان او، اهالی شهر حاجی طرخان را کوچانیده و آن را به آتش کشیدند.^۳

۱. شامی، ظفرنامه، ص ۷۵ و تیموریان و ترکمانان، ص ۲۳ و ۲۴.

۲. تیموریان و ترکمانان، ص ۳۰.

۳. یزدی، ظفرنامه، ج ۱، ص ۵۵۳ و تیموریان و ترکمانان، ص ۳۰ و ۳۱.

به نوشته شرف‌الدین یزدی، امیر تیمور به مسکو نیز حمله‌ور شد و تمامی امیران آن ناحیه را سرکوب کرد؛ اما مورخان روسی و غربی این نظر را تأیید نکرده‌اند.^۱ تیمور پس از استیلا بر قباچاق غربی و قفقاز، حکومت خان‌نشین‌های این منطقه را به چند تن از خاندان چنگیز که دشمن توقتمش بودند، سپرد. در واقع، مقصود تیمور از لشکرکشی به قفقاز و قباچاق این بود که ترس و هراسی در دل زمام‌داران اردوی زرین بیاندازد تا هیچ کدام از آنها جرأت حمله به قلمرو او را نداشته باشند. با خارج شدن امیر تیمور از منطقه، توقتمش با کمک ممالیک مصر (سلطان برقوق) - متحدان قدیمی اردوی زرین - تلاش کرد که قدرت از بین رفته خود را بازیابد و با لشکری از ناحیه دربند به شروان هجوم آورد؛ ولی در مقابل سپاه تیمور شکست خورد و اموال بسیاری برای تیموریان به جا گذاشت.^۲ توقتمش پس از این شکست، همواره سرگردان و در فرار بود. او سال‌ها بعد به فکر افتاد که دوباره دل تیمور را به دست آورد و روابط دوستانه‌ای با وی ایجاد کند. تیمور نیز به وی قول مساعد داد، ولی پیش از عملی کردن قولش درگذشت. توقتمش نیز پس از آن در گمنامی مرد.^۳

استیلای تیمور بر قفقاز و قباچاق، موجب ویرانی این منطقه شد و ضربه سختی به تجارت بین اروپا و آسیای مرکزی وارد کرد و زخم‌هایی که او بر پیکر این منطقه زد، هرگز بهبود نیافت.^۴

۱. همان، ص ۵۴۲؛ ساندرز، تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۶۱ و امپراتوری صحرا نوردان، ص ۷۱۸ - ۷۳۴.

۲. تیموریان و ترکمانان، ص ۳۱.

۳. تاریخ فتوحات مغول، ص ۱۶۱ و امپراتوری صحرا نوردان، ص ۷۱۸ - ۷۳۴.

۴. تیموریان و ترکمانان، ص ۳۱.

شروان شاهان

چنان‌که از زمان فتوحات اسلامی معمول بود، حکومت نواحی مختلف قفقاز در دوره حاکمیت دولت‌های کوچک و بزرگ، همچنان در دست امیران محلی بود و آنان از جانب دولت فاتح تا زمانی که کاری بر علیه آنها انجام نمی‌دادند، در امارت خود باقی می‌ماندند. یکی از معتبرترین و مشهورترین این امارت‌ها، شروان‌شاهان در منطقه شروان بودند که سابقه حکومت آنها به دوره فتوحات بازمی‌گردد. شروان‌شاهان مدعی بودند که نسبشان به پادشاهان باستانی ایران به ویژه انوشیروان می‌رسد و برخی مورخان نیز بر این نکته تأکید کرده‌اند. البته باید توجه داشت که عنوان شروان‌شاه در واقع لقبی برای حاکمان منطقه شروان بوده و ضرورتاً نمی‌توان ادعا کرد کسانی که با این لقب در شروان به حکومت می‌رسیدند، از یک خاندان بود. افراد زیادی در طول تاریخ اسلامی تا قرن هشتم هجری با این عنوان به امارت رسیدند که از جمله آنها، شیخ ابراهیم دربندی در زمان تیمور گورکانی، امارت شروان را در دست داشت. در لشکرکشی تیمور به قفقاز، ابراهیم شروان‌شاه که اطاعت وی را پذیرفته بود، بر امارت خود باقی ماند و گویا بعدها قدرتش فزونی یافته و بر اثر اختلالی که به دنبال مرگ تیمور در حکومت تیموریان پدید آمد، به فکر تسخیر آذربایجان افتاد، ولی موفق نشد.^۱

در حدود سال ۸۱۳ قمری/۱۴۱۱ میلادی که سلطان احمد جلایری (ایلکانی) درگیر نبرد با «قرا یوسف ترکمان» (بینان‌گذار سلسله قره قویونلو) بود، ابراهیم شروان‌شاه به آذربایجان حمله و تبریز را تصرف کرد؛ ولی پس از چندی، قرا یوسف ترکمان - که سلطان احمد را به قتل رسانده بود - ابراهیم را از تبریز بیرون

۱. گلستان ارم، ص ۱۰۵ - ۱۰۶.

رانده و بر شروان نیز سلطه یافت. او پس از گرفتن اموال بسیار از ابراهیم حکومت شروان را به خود او واگذار کرد. ابراهیم در سال ۸۲۰ قمری/۱۴۱۸ میلادی درگذشت و پسرش «سلطان خلیل» در شروان به سلطنت نشست.^۱

سلطان خلیل از امیران مقتدر و بزرگ شروان به شمار می‌رود که مدت ۵۳ سال حکومت کرد و اقدامات عمرانی بسیاری انجام داد. احداث کاروانسراها در راه‌های بازرگانی شروان و قفقاز، نوسازی حصار شهر، قلعه دربند، شماری از برج‌ها، مساجد و نیز کاخ باشکوهی در باکو از جمله این اقدامات می‌باشد که آثار آنها تا قرن سیزده قمری باقی بود.^۲

درگیری شروان‌شاهان با فرمان‌روایان قره‌قویونلو، همچنان ادامه یافت؛ چنان‌که اسکندر پسر قرا یوسف برای تصرف شروان به این سرزمین لشکرکشی کرد. سلطان خلیل شکست خورد، ولی با کمک تیموریان (شاهرخ میرزا) توانست قره‌قویونلوها را از شروان بیرون راند. با مرگ سلطان خلیل، پسر او «فرخ یسار» در سال ۸۶۲ قمری/۱۴۵۸ میلادی حکومت را در اختیار گرفت.^۳ وقایع جدیدی در زمان فرخ یسار در منطقه شروان به وقوع پیوست که در نهایت به اشغال این منطقه به دست صفویان منجر شد. از نیمه قرن هشتم هجری با فعالیت‌های «شیخ صفی‌الدین اردبیلی» و فرزند او «خواجه علی»، طریقت صفویه در منطقه آذربایجان و نواحی هم‌جوارش مانند شروان، نفوذ معنوی بسیاری یافت. هم‌زمان با به حکومت رسیدن فرخ یسار شروان‌شاه، رهبری طریقت صفویه نیز به «جنید»، نواده خواجه علی رسید که عنوان سلطان بر خود نهاد و نهضت با رهبری وی

۱. همان.

۲. همان.

۳. همان.

وارد مرحله جدیدی از حیات خود شد که به تشکیل دولت منتهی گردید. جنید، مریدان خود را برای جهاد با کفار تشویق می‌کرد. این اقدامات او از جانب امارت‌های نوپایی مانند حسن بیک آق قویونلو مورد حمایت واقع شد و در نتیجه در سال ۸۶۰ قمری/۱۴۵۶ میلادی با حمایت حسن بیک به سوی شروان، حرکت کرد تا با عبور از شروان، خود را به سرزمین چرکس‌ها برساند. شروان‌شاه در کناره رودخانه کر و در نزدیکی طبرسران به مقابله با جنید برخاست که منجر به کشته شدن جنید و پراکنده شدن سپاهش گردید.^۱

«سلطان حیدر»، پسر و جانشین جنید، تحت حمایت‌های حسن بیک آق قویونلو حملاتی نیز به نواحی غیرمسلمان‌نشین داغستان و سرزمین چرکس‌ها ترتیب داد که به ناچار برای این حملات باید از شروان عبور می‌کرد. سپاهیان او در سال ۸۹۲ قمری/۱۴۸۹ میلادی، شهر شماخی مرکز شروان را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. بنابراین، فرخ‌یسار شروان‌شاه از سلطان یعقوب آق قویونلو (دامادش) کمک خواست و به یاری او در سال ۸۹۴ قمری/۱۴۹۱ میلادی، حیدر را شکست داد و به قتل رساند.^۲ بدین ترتیب، خطر مشایخ صفوی و مریدانشان برای شروان‌شاهان تا مدتی رفع شد.

صفویان

۱. شروان در دوره نخست صفویان

پس از کشته شدن سلطان حیدر صفوی، فرزند او سلطان علی - که جانشین پدر شد - مورد بی‌مهری آق قویونلوها قرار گرفت و در درگیری با آنها در حدود

۱. خنجی اصفهانی، عالم آرای امینی، ص ۲۶۲ و قزوینی، جواهر الاخبار، ص ۷۳ و ۷۴.

۲. همان، ص ۲۶۵ - ۲۷۰ و همان، ص ۸۶.

سال ۸۹۹ قمری/۱۴۹۶ میلادی به قتل رسید. از آن پس، خاندان صفوی و فرزند خردسال سلطان حیدر، «اسماعیل میرزا» به گیلان گریخته و در حمایت یکی از امیران محلی - حاکم لاهیجان - به زندگی مخفیانه روی آوردند. شش سال بعد - زمانی که اسماعیل سیزده سال داشت - با کمک مریدانش دست به قیام زد و در طی چند سال، ایران و برخی سرزمین‌های مجاور را تحت فرمان خویش درآورد و سرزمین شروان را تصرف کرد.

اسماعیل میرزای صفوی در سال ۹۰۶ قمری/۱۵۰۱ میلادی به شماخی رسید و فرخ‌یسار شروان‌شاه ۲۷ هزار سپاهی را برای مقابله با او آماده کرد؛ ولی از روبه‌رو شدن با سپاه صفوی هراسناک شده و به قلعه گلستان - از قلعه‌های مستحکم و معروف شروان - پناه برد. سپاهیان صفوی به نزدیکی قلعه گلستان رسیدند و فرخ‌یسار در نبرد با آنان کشته شد. به دستور اسماعیل، جسد شروان‌شاه را در میدان شهر شماخی سوزاندند و عده زیادی از رجال و بزرگان شروان به قتل رسیدند.^۱

مورخان درباره علت اصلی شکست شروانیان نوشته‌اند که در اثر بی‌نظمی در فرماندهی سپاه، سربازان پیاده توسط سواران خودی لگدمال شدند و سپاهیان صفوی با استفاده از این فرصت، آنان را به هزیمت راندند.^۲ ابراهیم شیخ‌شاه، پسر فرخ‌یسار که از نبرد با صفویان جان به در برده بود، از طریق دریا به سمت گیلان گریخت و پنهان شد. او در آخرین سال عمر شاه اسماعیل - در آذربایجان - به نزد شاه اسماعیل آمد و با دادن هدایایی اظهار فرمان‌برداری کرد و دخترش را نیز به

۱. حیب السیر، ج ۴، ۴۵۷ - ۴۵۹؛ امینی هروی، فتوحات شاهی، ص ۱۱۲ - ۱۴۰ و احسن التواریخ، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۵۸؛ یوسف جمالی، تاریخ تحولات ایران در عصر صفوی، ص ۳۰۳.

ازدواج او درآورد. شاه اسماعیل نیز حکومت شروان را مجدداً به وی واگذار کرد.^۱ اسماعیل میرزا پس از شکست شروان‌شاه به باکو حمله کرد و پس از تصرف قلعه، جواهرات سلطنتی و گنجینه‌های شروانیان را تصاحب کرده و میان قزلباشان تقسیم نمود. به دستور او و به انتقام از کشته شدن سلطان جنید و حیدر، استخوان‌های سلطان خلیل و دیگر شاهان شروان را از گور درآورده و سوزاندند و بسیاری از بناها و مقابر شروانیان را ویران کردند.^۲ اسماعیل میرزا پس از این فتح، رسماً خود را پادشاه شروان خواند. او مدتی دژ گلستان را - که هنوز تصرف نکرده بود - در محاصره گرفت، ولی گویا از حمله اساسی به آن بیم داشت. در نهایت با شنیدن خبر آمدن «الوند میرزای آق‌قویونلو» به سوی شروان از محاصره قلعه عقب نشست و به مقابله با وی شتافت. او را در منطقه شرور شکست داد و بدین ترتیب، منطقه شروان و آذربایجان تحت فرمان اسماعیل صفوی درآمد.^۳

ابراهیم شیخ شاه، حاکم شروان، در اوایل سلطنت شاه طهماسب صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ق/۱۵۲۴ - ۱۵۷۷م) درگذشت و پسر او سلطان خلیل دوم به جای او امارت شروان را به دست گرفت. روابط او با صفویان خوب بود و با دختر شاه طهماسب ازدواج نمود. در همین زمان، دربند، تحت حاکمیت شخصی به نام «مظفرسلطان» از جانب صفویان بود. امرای شهر با مرگ سلطان خلیل دوم در شروان، برادرزاده خردسال او به نام «شاهرخ» را از امارت برداشتند و خود به دست‌درازی به مال و ناموس مردم پرداختند؛ به گونه‌ای که شروانیان به شاه

۱. گلستان ارم، ص ۱۱۲ و ۱۱۴.

۲. حبیب السیر، ج ۴، ص ۴۵۸؛ فتوحات شاهمی، ص ۳۱۷ و احسن التواریخ، ص ۴۶.

۳. همان، ص ۴۶۳ و تاریخ تحولات ایران در عصر صفوی، ص ۳۰۵.

طهماسب شکایت بردند. شاه، برادر خود «القاص میرزا» را با گروهی از امرای طایفه قاجار به تسخیر شروان فرستاد و آنان با تسخیر شماری از قلعه‌های منطقه، شورشیان را وادار به تسلیم کردند.^۱

شاهرخ شروان‌شاه، بعد از یک‌سال درگذشت و شاه صفویه، حکومت شروان را به برادرش القاص میرزا سپرد و این منطقه پس از چندی، صحنه نزاع القاص میرزا با شاه طهماسب شد. او در شروان با داعیه پادشاهی، به نام خود سکه زده و خطبه خواند، از این رو شاه طهماسب، کسانی را برای دستگیری وی روانه شروان ساخت، ولی القاص میرزا در سال ۹۵۴ قمری/ ۱۵۴۸ میلادی از راه داغستان و کریمه به عثمانی گریخت و به «سلطان سلیمان» قانونی پناهنده شد. از آن پس، شاه صفوی در سال ۹۵۴ قمری/ ۱۵۴۸ میلادی، امارت شروان را به پسر دیگرش اسماعیل سپرد که چهارده سال سن داشت و یکی از امرای طایفه قاجار را در خدمت او گماشت.^۲

«برهان میرزا» نامی که خود را از نسل شروان‌شاهان می‌دانست، در زمان امارت اسماعیل میرزا، با گرد آوردن سپاهی شورش کرد، اما این شورش از طرف اسماعیل میرزا دفع شد و برهان میرزا به عثمانی گریخت.^۳ حکومت اسماعیل میرزا در این دیار تا سال ۹۶۳ قمری/ ۱۵۵۹ میلادی ادامه یافت و شاه طهماسب در این سال او را به امارت خراسان گمارد. او پس از چندی دستگیر و در زندان قهقهه زندانی شد.^۴

۱. تاریخ تحولات ایران در عصر صفوی، ص ۵۹۹.

۲. هیتس، شاه اسماعیل دوم، ص ۱۷ و تاریخ تحولات ایران در عصر صفوی، ص ۵۹۹.

۳. حسینی جنابدی، روضة الصفویه، ص ۴۷۶ و گلستان ارم، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.

۴. دالساندری، سفرنامه، ص ۴۳۶ و سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۶۶.

شورش‌های متعددی تا پایان حکومت شاه طهماسب در شروان روی داد که هدف آنها پایان دادن به سلطه قزلباش‌ها و تجدید امارت شروان‌شاهان بر این منطقه بود. این شورش‌ها به حمایت از برخی وابستگان و خویشاوندان شروان‌شاهان قبلی به نام‌های برهان میرزا، «محراب میرزا» و «قربان‌علی میرزا» انجام شد که توسط امرای قزلباش این منطقه سرکوب شدند. شاه طهماسب در همین زمان به تصرف مجدد شهر «شکی» و برخی از قلعه‌های این منطقه اقدام کرد؛ چراکه یکی از وابستگان به خانواده شروان‌شاهی به نام «درویش محمدخان» در این منطقه طغیان کرده بود. در لشکرکشی صفویان به این منطقه، درویش محمدخان کشته شد و امرای محلی دیگر به‌ویژه والی گرجی شهر «کاخت» اظهار فرمان‌برداری کردند.^۱

شورش‌های دیگری در سال ۹۶۱ قمری/۱۵۵۴ میلادی، در شروان روی داد. سلطان عثمانی با قصد حمله به آذربایجان، «قاسم میرزا» نامی از شروانیان را به این منطقه فرستاد تا با تحریک مردم منطقه، شورش علیه والی صفوی شروان - «عبدالله‌خان اوستاجلو» - برپا کنند. شمار زیادی از شروانیان در این شورش شرکت کردند، ولی عبدالله‌خان اوستاجلو در جنگی سخت توانست آنان را شکست دهد^۲ و اقتدار بیشتری در منطقه به دست آورد. او برای تنظیم بیشتر امور، در برقراری روابط تجاری گسترده به‌ویژه با دولت‌های اروپایی توجه ویژه داشت؛ چنان‌که با حمایت‌های او تجارت‌خانه انگلیسی ویکتوریا در شهر شماخی فعالیت می‌کرد و در همین راستا فرستاده‌ای (ایلچی) به دربار تزار روسیه فرستاد.

۱. روضه الصفویه، ۵۱۸ - ۵۲۱.

۲. همان، ص ۵۴۰.

عبدالله‌خان اوستاجلو در سال ۹۷۳ هجری، پس از هفده سال امارت درگذشت و ولایت شروان به «ارسخان روملو» سپرده شد.

ارسخان تا زمان سلطان محمد خدابنده (۹۸۵ - ۹۹۶ق/۱۵۷۷ - ۱۵۸۸م) به همراه برخی دیگر از سران قزلباش و نیز برخی امیران گرجی در نواحی قفقاز والی شروان بود.

اوضاع شروان در اوایل سلطنت محمد خدابنده با توجه به ضعف حکومت دگرگون شد. «ابوبکر میرزا» فرزند برهان میرزا - که قبلاً از او یاد شد - با جلب حمایت سلطان مراد عثمانی، وی را به اقدام برای تسخیر شروان برانگیخت. بدین ترتیب، عثمانی‌ها در سال ۹۸۶ قمری/۱۵۷۸ میلادی با سپاهی بزرگ، عازم قفقاز و آذربایجان شدند. سپاه عثمانی پس از تصرف ایروان، قراباغ و تفلیس، راهی شروان شدند و ارسخان که توان مقاومت در برابر آنها را در خود نمی‌دید، از شهر شماخی عقب نشست و عثمانیان پس از تصرف این شهر، آن را به ابوبکر میرزا واگذار کردند. ارسخان پس از گردآوری نیرو به مقابله با سپاه عثمانی رفت، ولی چون عثمانی‌ها از پشتیبانی تاتارهای کریمه نیز برخوردار بودند، سپاه صفوی را شکست داده و ارسخان و شماری از امرای وی را به قتل رساندند. با رسیدن این اخبار به دربار صفوی، «حمزه میرزا» ولیعهد و «میرزا سلمان» وزیر با سپاهیان صفوی عازم منطقه شدند. عثمانیان و تاتارها در نبردهای متعدد شکست خوردند و «عادل گرای»، خان تاتارها به اسارت ایرانیان درآمد و شروان و شهر شماخی بازپس گرفته شد.^۱

ولی ناآرامی در این منطقه همچنان ادامه داشت که یکی از عوامل آن در این

دوره، تجاوز و تعدی خان‌های تاتار کریمه بود. جنگ‌های متعددی تا پایان حکومت محمد خدابنده میان صفویان، تاتارها و عثمانیان در منطقه اتفاق افتاد و شهرها و نواحی شروان و قفقاز، پیوسته میان این سه رقیب قدرتمند دست به دست می‌شد و در نهایت، «فرهادپاشا» سردار بزرگ عثمانی در حدود سال ۹۹۶ قمری/ ۱۵۸۹ میلادی بر این مناطق استیلا یافت. نواحی دیگر قفقاز مانند گرجستان نیز وضعیتی مشابه داشته، درگیر نزاع خانوادگی بر سر قدرت بودند. طبیعتاً درگیری‌ها و نبردهای متعدد، خرابی و ویرانی‌های فراوانی را برای منطقه به همراه و خسارات بسیاری به جای گذاشت.

۲. شروان و شاه عباس

زمانی که شاه عباس به سلطنت رسید، اوضاع داخلی ایران به سبب رویدادهای عهد سلطان محمد خدابنده به شدت آشفته بود و علاوه بر آن، ازبکان از شرق و عثمانیان از غرب، مملکت را مورد تاخت و تاز و تهاجم خود قرار داده بودند. از این رو، شاه عباس برای آن‌که بتواند با خاطری آسوده از جانب دشمنان خارجی خود به ساماندهی اوضاع داخلی بپردازد، پیمان صلحی با دولت عثمانی در سال ۹۹۹ قمری / ۱۵۹۲ میلادی بست. ایران در این قرارداد، امتیازات فراوانی به عثمانی داد که از جمله آنها واگذاری مناطق قفقاز بود. بر این اساس، علاوه بر آذربایجان و مناطقی از کردستان ایران، شروان، گرجستان و قراباغ به عثمانی‌ها واگذار شد^۱ و به مدت حدود چهارده سال تحت حاکمیت دولت آنها قرار داشت.

۱. جهت اطلاع بیشتر درباره این رویدادها، رک: باکیخانوف، گلستان ارم، ص ۱۲۸ - ۱۳۸.

۲. زندگی شاه عباس اول، ص ۱۶۸۶ و ج ۱، ص ۱۵۲.

شاه عباس در سال ۱۰۱۲ قمری / ۱۶۰۴ میلادی پس از سامان دادن به اوضاع داخلی و امن کردن مرزهای شرقی به فکر باز پس گرفتن سرزمین‌هایی افتاد که به سلطان عثمانی واگذار کرده بود. از این رو در این سال با حمله به آذربایجان، تبریز را تصرف کرد و از آنجا راهی مناطق قفقاز گردید. او نخست متوجه ایروان و نخجوان شد و نخجوان و توابعش را بدون درگیری و خون‌ریزی تحت تصرف درآورد. نیروهای عثمانی به سمت ایروان - که از قلعه‌های مستحکم و قدرتمندی برخوردار بود - عقب نشستند. سپاهیان ایران پس از ساختن چند توپ بزرگ در همین منطقه، برخی از قلعه‌های مذکور را فتح کردند و در نهایت در همین سال - ۱۰۱۲ قمری / ۱۶۰۴ میلادی - کل نواحی اشغال شده ایران از سلطه عثمانی‌ها خارج شد. این پیروزی‌ها موجب شد که امرای گرجستان - الکساندرخان امیر گرجستان کاختی، و گرگین‌خان امیر گرجستان کارتلی - فرمان‌برداری خود را از شاه صفوی اعلام کنند.^۱

شاه عباس در سال ۱۰۱۵ قمری / ۱۶۰۷ میلادی، پس از شکست «چغال اوغلی»، سردار معروف عثمانی در آذربایجان، عازم تسخیر قلعه گنجه شد. مردم شهر به پیغام او مبنی بر تسلیم و واگذاری شهر پاسخ مثبت ندادند. بنابراین، سپاه صفوی پس از سه ماه محاصره، قلعه گنجه را گشودند.^۲ شاه عباس به گفته «باکیخانوف»، مکان شهر گنجه را تغییر داد و در یک فرسخ بالاتر - در محل فعلی - آن را دوباره بنا نهاد و در طراحی شهر و مسجد آن از «بهاءالدین عاملی» کمک گرفت.^۳

۱. روضة الصفویه، ص ۷۷۰؛ زندگی شاه عباس اول، ج ۵، ص ۱۷۱۶ و دوگوه‌آ، سفرنامه، ص ۲۳۴.

۲. دوگوه‌آ، سفرنامه، ص ۳۰۸.

۳. گلستان ارم، ص ۱۴۲.

شاه عباس تا پایان سال ۱۰۱۶ قمری / ۱۶۰۸ میلادی، شهرهای باکو، دربند و شماخی - مرکز شروان - را گرفت و «احمد پاشا بیگلربیگی» شروان از جانب سلطان عثمانی را دستگیر کرد. شمار زیادی از بزرگان و مردم شهر در تسخیر شماخی کشته شدند و غنایم بسیاری نیز به دست آمد^۱ و شاه صفوی، امارت شماخی و شروان را نخست به «ذوالفقارخان قرمانلو» و سپس به «یوسف خان میرشکار» سپرد^۲ و پس از استیلای کامل بر شروان، نواحی دیگر قفقاز مانند «شابران» و طبرسران نیز به تدریج تحت فرمان صفویان درآمدند.

شاه عباس در سال ۱۰۲۲ قمری / ۱۶۱۴ میلادی نیز برای مطیع ساختن خان‌های گرجستان به این مناطق لشکرکشی کرد.^۳ در سال ۱۰۲۵ قمری / ۱۶۱۷ میلادی، عثمانیان تلاش کردند که ایروان را دوباره تصرف کنند، اما لشکرکشی آنها بی نتیجه ماند؛ زیرا پیش‌تر «الله وردی خان» سردار ایرانی نواحی میان ایروان تا مرز عثمانی را کاملاً ویران ساخته بود.^۴

۳. ضعف صفویان و استیلای روس و عثمانی

مناطق شمالی قفقاز یعنی داغستان فعلی، در ایام صفوی، تحت فرمان امیرانی از طوایف ترک و مغولی به‌ویژه از طایفه قموق اداره می‌شد که لقب «شامخال» داشتند و از مشهورترین آنها «سلطان احمد اوسمی بن حسن علی اوسمی» بود که کارهای بزرگی در داغستان انجام داد. قلمرو حکمرانی شامخال‌ها از شمال به

۱. تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران در عصر صفویه، ص ۷۰.

۲. روضة الصفویه، ص ۷۹۸ و ۸۱۰.

۳. همان، ص ۸۴۲ - ۸۵۵ و زندگی شاه عباس اول، ص ۱۷۶۲ - ۱۷۶۴.

۴. ایران عصر صفوی، ص ۷۷ - ۷۸.

سرحدات روس، از جنوب به رود ترک، از شرق به دریای خزر از و از غرب به سرزمین چرکس ها و آوارها - در مجاورت دریای سیاه - منتهی می شد. همسایگی آنها با روسیه، گاه مشکلاتی برای شان به همراه داشت؛ به ویژه در اواخر قرن ۱۰ قمری / ۱۶ میلادی و اوایل قرن ۱۱ قمری / ۱۷ میلادی که همزمان با حکمرانی چند تن از پادشاهان مقتدر روس بود.^۱

شامخال داغستان، خان محمد اوسمی، پسر سلطان احمد - که از ۹۹۶ قمری / ۱۵۸۸ میلادی امارت یافته بود - در سال ۱۰۰۲ قمری / ۱۵۹۴ میلادی، با کمک طوایف چرکس و قموق به مقابله با پادشاه روس «فتودور کدونوف»، پسر «ایوان مخوف» رفت که قصد پیشروی به سمت داغستان را داشت. اندکی بعد، زمانی که «بوریس» پسر فتودور به پادشاهی رسید، با ساخت و ترمیم قلعه‌هایی در مرز داغستان، زمینه را برای حمله به این سرزمین فراهم کرد؛ اما امرای داغستانی در سال ۱۰۱۲ قمری / ۱۶۰۴ میلادی با حمله به این نواحی، قلعه‌های روس‌ها را منهدم کردند.^۲ شامخال‌های داغستان از همین زمان - یعنی عهد شاه عباس اول - تا حدی تحت تابعیت ایران در آمدند و در زمان شاه صفی (۱۰۳۸ - ۱۰۵۲ ق / ۱۶۲۹ - ۱۶۴۳ م) حکمرانی «سرخای میرزای شامخال» از طایفه قموق مورد تأیید شاه صفوی قرار گرفت؛ چنان که «میکائیل»، پادشاه روس نیز آن را پذیرا شد؛ در حالی که عثمانی‌ها از شامخالی «رستم خان اوسمی» حمایت می کردند.^۳

در نیمه دوم قرن ۱۱ قمری / ۱۷ میلادی، همزمان با سلطنت شاه صفی و شاه

۱. گلستان ارم، ص ۱۳۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۴۴.

عباس دوم (۱۰۵۲ - ۱۰۷۷/ق ۱۶۴۳ - ۱۶۶۷م) ایران در آرامش به سر می‌برد و واقعه مهمی روی نداد؛ جز این که شاه‌عباس برای مطیع کردن گرجستان به این ناحیه لشکر کشید. از اوایل سده دوازدهم هجری، اوضاع قفقاز دگرگون شد که تا حد زیادی تحت تأثیر ضعف حکومت صفوی بود. در این زمان، میان امیران محلی اختلاف افتاد و به تدریج، «خاندان اوسمی» نفوذ و قدرت بیشتری یافتند و در آن میان یکی از افراد این خاندان به نام «احمدخان اوسمی» با از میان برداشتن رقیبانش و حمایت شاه سلطان حسین صفوی در سال ۱۱۲۰ قمری/۱۷۰۹ میلادی، امور این نواحی را در اختیار گرفت. او برای بسط قدرت خود به طبرسران حمله کرده و آن را از محمد معصوم‌خان گرفت و سپس راهی شهرهای دیگر منطقه از جمله «شابران» شد و با بخشیدن اموال به رؤسای طوایف قموق (که پیش‌تر مقام شامخالی در اعضای این طایفه بود) از جمله «سرخای‌خان لزگی» و دیگر طوایف، آنها را با خود هم‌داستان کرد و - چون خودش سنی مذهب بود - با تحریک سنیان منطقه و همکاری یکی از عالمان معتبر ایشان به نام «حاجی داوود»، درگیری‌های سیاسی در منطقه را به نزاع‌های مذهبی تبدیل کرد که کشتارهای فراوانی را در نواحی شیعه‌نشین شروان به همراه داشت.

احمدخان اوسمی، پس از تسلط بر شهرهای کوچک منطقه، برای حمله به شروان تدارک دید. کشته شدن حسن علی‌خان بیگلربیگی شماخی به دست گروهی از اشرار، تصرف شهر را به دست سپاهیان احمدخان در سال ۱۱۲۴ قمری/۱۷۱۳ میلادی آسان کرد و با ورود جماعت سنیان متعصب، گروه زیادی از شیعیان در این شهر به قتل رسیدند. پس از سلطه احمدخان اوسمی بر منطقه

شروان، سرخای خان لزگی و حاجی داوود مذکور به دربار عثمانی رفته و اظهار تابعیت از این دولت نمودند و به دنبال آن با کمک عثمانی‌ها ولایات ایروان، گنجه و گرجستان را تسخیر کردند. احمدخان برای مقابله با عثمانیان و به دریافت کمک نظامی از صفویان، دوستی و وفاداری خود را با ارسال پیامی برای شاه ایران ابراز داشت؛ ولی دولت صفوی که گرفتار سستی و رخوت داخلی و درگیر مشکلات قندهار و افغان‌ها بود توان کمک رساندن به قفقاز را نداشت و به این ترتیب، عثمانیان بر نواحی جنوبی قفقاز سلطه یافتند و پس از چندی، همزمان با حمله محمود افغان به ایران، آذربایجان را نیز تصرف کردند.^۱

دولت قدرتمند دیگری، یعنی روسیه در کنار دولت‌های اسلامی منطقه، چشم طمع به قفقاز دوخته بود. پادشاهی روسیه در این زمان در دست پترکبیر بود که اندیشه دستیابی به دریای گرم جنوب را در سر می‌پروراند و حوادث سیاسی منطقه، بهانه‌ای برای حمله او به منطقه را فراهم ساخت. شماری از تاجران روسی به هنگام تسخیر شهر شماخی، به دست امیران تحت فرمان احمدخان اوسمی، کشته شده و اموالشان غارت شده بود و پادشاه روسیه ادعای خون‌خواهی و اعاده حق روسیه را مطرح کرد. او در سال ۱۱۳۴ قمری/۱۷۲۲ میلادی با لشکر خود به حاجی ترخان آمد و برخی از امیران محلی مانند عادل‌گرای خان شمخال، سلطان محمود و امیر یخسای نزد او آمده و اظهار انقیاد نمودند. نیروهای روسی به تدریج از طریق دریا و خشکی وارد منطقه شدند و لشکرکشی بزرگ روس‌ها به سوی دربند آغاز شد. مقاومت‌های مردمی و برخی امیران محلی، مانع پیشروی قوای روس نشد و شهر دربند در سال ۱۱۳۵ قمری/۱۷۲۱ میلادی به اشغال آنها

۱. همان، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

درآمد.^۱ روس‌ها در ادامه پیشروی خود در همین سال از طریق دریا، بندر باکو را مورد حمله قرار داده و پس از جنگی سخت، آن را تصرف کردند و سپس کشتی‌های آنها به سواحل گیلان رفته و سربازان روس را در این ناحیه پیاده کردند.^۲

حوادثی که در ایران، همزمان با یورش روس‌ها به قفقاز اتفاق افتاد، آنان را در سلطه‌افکنی بر این منطقه استوارتر کرد. طهماسب میرزا، پسر شاه سلطان حسین با فرار از اصفهان - که در محاصره محمود افغان بود - خود را در قزوین شاه خواند و درصد برآمد که موقعیت خود را با جمع آوری سپاه و استمداد از دیگران تثبیت کند. از این رو «اسماعیل بیگ»، نماینده وی در سن پترزبورگ در گفت‌وگو با روس‌ها اعلام داشت که در قبال حمایت روسیه از طهماسب میرزا، نواحی قفقاز به روسیه واگذار شود.

ورود روس‌ها به قفقاز که قصد استیلای بر شروان را نیز در سر داشتند، موجب نگرانی عثمانی شد و درصدد مقابله برآمد؛ ولی وزیر اعظم عثمانی که تمایلی به جنگ با روسیه نداشت، مقدمات مصالحه با امپراتور روسیه را فراهم کرد. بدین ترتیب در سال ۱۱۳۷ قمری/ ۱۷۲۵ میلادی، میان پترکبیر و سلطان احمدخان عثمانی، پیمان صلحی منعقد شد که بر اساس آن، نواحی قفقاز بین روسیه و عثمانی تقسیم شد و ممالک تصرف شده از ایران توسط هر یک از دو دولت به آنها تعلق می‌گرفت؛ یعنی نواحی داغستان، دربند و باکو به انضمام گیلان، مازندران و استرآباد، سهم روسیه، و ارمنستان، گرجستان و شروان سهم عثمانی می‌شد.^۳

۱. همان، ص ۱۵۰ - ۱۵۲.

۲. مرعشی صفوی، مجمع التواریخ، ص ۷۴.

۳. گلستان ارم، ص ۱۵۸.

از سلطه نادر افشار تا حاکمیت آغامحمدخان قاجار

با سقوط دولت صفوی در اصفهان به دست محمودخان قلزایی، طهماسب میرزا که از این مهلکه جان به در برده بود، تلاش کرد که با جلب حمایت امرای قزلباش، پادشاهی صفوی را دوباره رونق بخشد. تنها کسی که در این میان به کمک او برآمد، «نادرقلی» از طایفه افشار بود که در حوالی شمال خراسان استقرار داشتند. نادرقلی افشار پس از تدارک و تجهیز نیروی کافی، کار افغان‌ها در ایران یک‌سره کرده و به سراغ عثمانیان رفت که آذربایجان را در اشغال خود داشتند. او در سال ۱۱۴۳ قمری/ ۱۷۳۱ میلادی با شکست دادن سردار عثمانی در آذربایجان، تبریز را بازپس گرفت؛ ولی برای رفع قائله خراسان، ناچار به آن سو لشکر برد.^۱

طهماسب میرزا در همین زمان به منظور کسب افتخاری برای خود به عنوان پادشاه ایران، عازم تصرف نخجوان و ایروان شد؛ ولی در مواجهه با قوای عثمانی، ناچار به عقب‌نشینی گردید و به مصالحه‌ای تن در داد که طبق آن، نواحی شمالی رود ارس به عثمانی‌ها تعلق می‌گرفت.^۲

در سال ۱۱۴۵ قمری/ ۱۷۳۳ میلادی نادر به نیابت سلطنت تعیین گردید و از آن پس با اختیارات تام به دفع دشمنان خارجی پرداخت. او در سال ۱۱۴۶ قمری/ ۱۷۳۴ میلادی با شکست عثمانی‌ها و انعقاد قراردادی با آنها، نواحی اشغال شده توسط عثمانی‌ها در ده سال اخیر - که مشتمل بر شروان، ارمنستان و گرجستان می‌شد - را به ایران بازگرداند.^۳ تعلل ترک‌ها در اجرای مفاد قرارداد

۱. عالم‌آرای نادری، ج ۱، ص ۱۹۷ - ۲۱۸.

۲. شعبانی، تاریخ تحولات... افشاریه، ص ۲۸۹.

۳. استرآبادی، جهان‌گشای نادری، ص ۲۱۲ و تاریخ تحولات... افشاریه، ص ۳۲.

بغداد تا سال ۱۱۴۷ قمری/ ۱۷۳۵ میلادی، موجب شد که نادر به قصد آزادسازی مناطق اشغالی عازم قفقاز شود. او تا کنار رود کر (کور) پیش رفت و خان شروان متواری شد و شهر به تصرف ایرانیان درآمد. دسته‌ای از قوای ایران در گرجستان تفلیس را تصرف کرده و با کمک روس‌ها، گنجه را به محاصره درآوردند. نبرد اساسی در سال ۱۱۴۸ قمری/ ۱۷۳۶ میلادی در «دشت بغارود» و در محل «آق تپه» رخ داد. سپاه بزرگ عثمانی، شکست سختی را متحمل گردیده و سرداران عثمانی کشته شدند. بدین ترتیب، گنجه و به دنبال آن «قارص» و ایروان به دست نادر مسخر شدند و تا اواخر سال ۱۱۴۸ قمری/ ۱۷۳۶ میلادی، سراسر قفقاز (جنوبی) از زیر سلطه عثمانی خارج و به تحت فرمان دولت ایران درآمد. با استرداد باکو و دربند به وسیله روس‌ها، اوضاع منطقه به وضع خود در سال ۱۱۳۴ قمری/ ۱۷۳۲ میلادی درآمد^۱ و این مقدمه‌ای برای لشکرکشی بعدی نادر به داغستان (قفقاز شمالی) بود.

نادر در سال ۱۱۵۴ قمری/ ۱۷۴۲ میلادی به داغستان لشکر برد و مقصودش از این کار، انتقام‌گیری از مردم این ناحیه بود - که در هنگام حمله او به هند - برادرش «ابراهیم خان ظهیرالدوله» را کشته و غارت‌گری‌هایی در قفقاز انجام داد، بودند. ورود او به داغستان و غازی قموق، موجب هراس طوایف لزگی شد؛ چنان‌که نخست تصمیم داشتند تسلیم شوند، ولی چون از نیت نادر دایر بر کوچانیدن آنها به خراسان آگاه شدند، به مقاومت پرداختند. نادر مدت یک سال و نیم در داغستان ماند، ولی نتیجه‌ای قطعی به دست نیاورد؛ زیرا منطقه کوهستانی

۱. گلستان ارم، ص ۱۶۵ - ۱۶۷؛ حسینی فسای، فارس‌نامه ناصری، ص ۱۷۹ و تاریخ تحولات...
افشاریه، ص ۳۵.

بود و مردم محلی و بومی از شرکت در جنگی رو در رو با سپاهیان نادر که موجب نابودی آنها می‌شد، پرهیز می‌کردند. اردوی نادر در سال ۱۱۵۶ قمری/ ۱۷۴۴ میلادی قفقاز را ترک کرد.^۱

نادر در مدت توقف در قفقاز سعی کرد که با کمک انگلیسی‌ها در دریای مازندران ناوگان دریایی به وجود آورد که هم برای ارتش وی آذوقه حمل کند و هم به انحصار نیروی دریای روسیه پایان دهد که تا حدی نیز موفق شد.^۲

در سال ۱۱۵۶ قمری/ ۱۷۴۴ میلادی، پس از خروج سپاه نادر از قفقاز، محمد پسر سرخای خان لزگی با همراهی جوانی که خود را «سام میرزا» پسر شاه سلطان حسین می‌نامید، با کشتن حاکم شروان شورش کرد. این آشوب، نخست به وسیله ابراهیم خان، برادرزاده نادر، و سپس با مداخله نصرالله میرزا، فرزند نادر، خاتمه یافت و محمد لزگی کشته شد و سام میرزا به گرجستان گریخت. این امر موجب لشکرکشی دیگر نادر به قفقاز و گرجستان در سال ۱۱۵۷ قمری/ ۱۷۴۵ میلادی شد. او نخست برای تنبیه امیران گرجی و پاشای قارص که به سام میرزا پناه داده و خود بنای سرکشی گذاشته بودند، قارص را محاصره کرد، ولی به سبب سرمای زمستان به بردعه عقب نشست و بی‌درنگ به سرکوب لزگی‌ها رفت و سران لزگی که غافل گیر شده بودند، ناچار به تسلیم شدند.^۳

اوضاع سیاسی قفقاز نیز پس از مرگ نادر در سال ۱۱۶۰ قمری/ ۱۷۴۸ میلادی به تدریج دگرگون شد و با توجه به درگیری‌های داخلی جانشینان نادر، برخی

۱. عالم آرای نادری، ج ۲، ص ۶۳۰ - ۶۳۶ و تاریخ تحولات... افشاریه، ص ۵۲ و ۵۴.

۲. تاریخ تحولات... افشاریه، ص ۵۲.

۳. عالم آرای نادری، ج ۳، ص ۲۶۶.

امیران محلی که به طور عمده از سران سپاه نادری بودند، در ولایات خود ادعای استقلال کردند و یا مردم برخی شهرها افرادی را به امارت برگزیدند. بدین ترتیب، حسین قلی خان در «قبه» و «سالیان»، «محمد حسن بینک قورچی» در دربند، «حاجی محمدعلی زرنوایی»، در شماخی، «حاجی چلبی نخوی» در شکی، فرزندان عسکر بیک (از طایفه خان چوپانی) در شروان و «پناه بیک جوانشیر» در قراباغ حکومت را به دست گرفتند و همچنین «شاهوردی خان زیاد اوغلی» در گنجه، «محمدخان» پسر سرخای خان در غازی قموق، «امیرحمزه» نواده احمدخان اوسمی در قیناق، «مرتضی علی بن محمد معصوم» در طبرسران و «خاص فولادخان شامخال» در داغستان فرمانروایی داشتند.^۱ این وضعیت جوی نا آرام را پدید آورد که در آن، امیران محلی مذکور برای مطیع و منقاد ساختن همسایگان خود به جنگ و نزاع با یکدیگر پرداختند. این درگیری‌ها تا سال ۱۱۷۵ قمری/۱۷۶۲ میلادی ادامه داشت و حتی در این سال، یکی از سرداران قدیمی نادر (فتح علی خان) با داعیه سلطنت در آذربایجان، قیام کرده و عازم گنجه و قراباغ شد، ولی از سپاه «کریم خان زند» در آذربایجان شکست خورد و پس از مدتی اسارت در شیراز درگذشت.^۲

در میان کشمکش‌های محلی در قفقاز، فتح علی خان فرزند حسین علی خان، امیر منطقه قبه و سالیان، کارش بالا گرفت. او طی سه دهه (۱۱۷۰ - ۱۲۰۰ق) جنگ و نبردهای متعدد و پیوسته، توانست همه امیران قفقاز را مطیع خویش کند

۱. گلستان ارم، ص ۱۸۲ و ۱۸۳.

۲. شمیم، از نادر تا کودتای رضاخان، ص ۱۴۰؛ فارس‌نامه ناصری، ج ۱، ص ۲۱۳ و تاریخ تحولات... افشاریه، ص ۱۳۶ - ۱۳۸.

و فرمانروایی خویش را بر این منطقه مسجل سازد. سپس او با اندیشه بسط فرمانروایی خود به اردبیل لشکر برد و آن را نیز تصرف کرد. او به منظور تصرف آذربایجان و ایران، با والی گرجستان - آراکلی خان - وارد مذاکره شد و برای تجهیز سپاه خود، قصد داشت که از روسیه نیز استمداد کند؛ ولی در سال ۱۲۰۳ قمری/ ۱۷۸۹ میلادی در سن ۵۴ سالگی بر اثر بیماری درگذشت و پسرش احمدخان به جای او نشست.^۱

با مرگ فتحعلی خان مذکور، بار دیگر اوضاع قفقاز آشفته شد و انسجام سیاسی به دست آمده، از دست رفت. در این میان، یکی از امیران قفقازی به نام «محمدحسن خان» - فرزند حسین خان، حاکم قدیم شکی - که در نبرد با فتح علی خان شکست خورده و تابعیت او را پذیرفته بود، بنای مخالفت نهاد. او تلاش بسیاری کرد که حکومت را به دست گیرد، اما موفقیت چندانی به دست نیاورد. محمد حسن خان به این منظور، با امیران محلی دیگر طرح دوستی و اتحاد می‌ریخت و حتی با قدرت یافتن آغامحمدخان قاجار در ایران، خود را به او نزدیک کرد، اما خان قاجار که امیری جاه طلب و با نفوذی مانند او را بر نمی‌تابید، دستور قتل وی را داده و خاندانش را نیز قتل عام کرد.^۲

آغامحمدخان در سال ۱۲۰۹ قمری/ ۱۷۹۵ میلادی، پس از بسط سلطه خویش در ایران، عازم تسخیر قراباغ شد که سرزمین اجدادی وی محسوب می‌شد. با تصرف قراباغ، حکام شروان، باکو، شکی، قبه و دربند با ارسال هدایایی، فرمان‌برداری خود از خان قاجار را اعلام کردند. در همین ایام بود که

۱. گلستان ارم، ص ۱۹۰ - ۱۹۴.

۲. همان، ص ۱۹۷ - ۱۹۹.

محمدحسن خان مذکور و خانواده‌اش قتل عام شدند. یک ماه بعد، آغامحمدخان عازم گرجستان شد و در تفلیس به کشتار وحشتناک گرجیان و غارت شهر مبادرت نمود.^۱ این اقدام خان قاجار، بهانه‌ای به دست روس‌ها داد تا به قفقاز حمله کنند. هجوم سپاهیان روس در سال ۱۲۱۰ قمری/۱۷۹۶ میلادی و در زمان سلطنت «ملکه کاترینای دوم» آغاز شد. روس‌ها نخست قبه و دربند را تصرف کردند و «شیخ علی خان»، حاکم این منطقه، پس از مقاومت جدی ناچار به سرار شد. او پس از آن نیز تلاش بسیاری کرد تا با مهاجمان روس مقابله کند، ولی به دلیل نداشتن نیروی کافی و حمایت نظامی توفیقی نیافت. روس‌ها پس از اشغال دربند و قبه به سمت باکو، شروان، شکلی و قراباغ حرکت کردند، ولی در این مناطق با مقاومتی روبه‌رو نشده و حکام محلی با استقبال از سپاه روس، شهرها را واگذار می‌کردند. تنها، خبر مرگ ملکه کاترینا در سال ۱۲۱۱ قمری/۱۷۹۷ میلادی، لشکرکشی روسیه به سمت ایران را متوقف کرد.^۲

استیلای روس‌ها

۱. پیشروی روس‌ها در قفقاز و درگیری با قاجارها

پیشروی روس‌ها در دشت‌های قبیچاق و قفقاز از زمانی آغاز شد که خان‌های مغولی این سرزمین‌ها، قدرت خود را از دست دادند و روس‌ها که تابع آنها بودند، به استقلال سیاسی رسیدند.

نیروهای ایوان مخوف، فرمان‌روای روسیه که اینک دست‌نشانده مغول‌ها به

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۷۶.

۲. گلستان ازم، ص ۲۰۰ - ۲۰۳.

شمار نمی‌رفت، در سال ۹۵۹ قمری / ۱۵۵۲ میلادی شهر سرای، پایتخت اردوی زرین را اشغال کرده و به فرمان‌روایی آنان بر این ناحیه خاتمه دادند و بازماندگان خان‌های اردوی زرین به بخارا مهاجرت کردند.^۱ از آن پس، سرزمین‌های اردوی زرین به تدریج و در طی نبردهای خونین به تصرف روس‌ها درآمد و با عنوان پادشاهی غازان، جزئی از قلمرو روسیه گردید. روس‌ها به منظور سلطه کامل بر منطقه، به اخراج مغول‌ها، اسکان روس‌ها، مسیحی کردن مسلمانان و نیز ترویج فرهنگ خودشان مبادرت کردند.^۲

آنان در اوایل قرن ۱۲ قمری / ۱۸ میلادی در قفقاز نفوذ کردند و در سال ۱۰۳۴ قمری / ۱۷۲۳ میلادی، شمال داغستان را از صفویان گرفتند و در سال ۱۱۴۸ قمری / ۱۸۰۴ میلادی، گرجستان را تصرف کردند.^۳ سیاست‌های استعماری دولت‌های قدرتمند اروپایی از این زمان گسترش یافت و آنان را به نزاع در سرزمین‌های آسیایی کشاند. سرزمین پهناور و پر نعمت هندوستان در این میان توجه سه دولت استعماری انگلستان، فرانسه و روسیه را به خود جلب کرد. روس‌ها در این زمینه، رقیب جدی برای انگلیسی‌ها محسوب می‌شدند، زیرا از نظر جغرافیایی به هند نزدیک‌تر بودند. آنها پیشروی خود را به سمت جنوب برای دستیابی به نواحی گرمسیر و نیز دریای‌های جنوب، از زمان پتر کبیر در قرن ۱۱ قمری / ۱۷ میلادی شروع کرده بودند؛ اما برای این منظور می‌بایست از ایران گذشته و یا آن را تحت سلطه خود درآورند که نواحی گستره‌ای در قفقاز را نیز تحت حاکمیت خود داشت.

۱. وامبری، تاریخ بخارا، ص ۳۰۹ و امپراتوری صحرانوردان، ص ۷۹۷.

۲. آسیای میانه، ص ۷۰ و ۷۱.

۳. همان.

البته تحولات سیاسی منطقه قفقاز و اقدامات برخی حکومت‌های محلی نیز در تشویق روس‌ها به پیشروی به این منطقه مؤثر بود که یکی از این اقدامات از جانب پادشاه گرجستان بود. گرجستان از قدیم جزئی از حکومت ایران و تا اواخر حاکمیت صفویان، نیمه‌مستقل ولی خراج‌گذار این دولت بود. اما با انقراض صفویان و آغاز جنگ قدرت میان خاندان زند و قاجار، گرجی‌های ناراضی از حکام محلی و دولت ایران، با توجه به هم‌مذهب بودن با روس‌ها و تمایل آنها در گسترش به سمت جنوب، به روس‌ها اظهار تمایل کردند و شخصی به نام «هراکلیوس» به عنوان هم‌پیمان با روسیه، حکومت گرجستان را به دست گرفت و از پرداخت مالیات به پادشاه ایران - آغا محمدخان قاجار - خودداری نمود. هراکلیوس در پاسخ به درخواست آغا محمدخان مبنی بر اطاعت از حکومت ایران، اظهار داشت که کسی جز دولت روسیه را نمی‌شناسد. شاه قاجار با حمله به گرجستان و قتل عام و اسارت شمار زیادی از گرجیان، آرامش را به ناحیه بازگرداند، اما خودش یک سال بعد در ۱۲۱۱ قمری/ ۱۷۹۷ میلادی به دست بعضی از سربازانش به قتل رسیده و برادرزاده‌اش «باباخان» معروف به فتح‌علی شاه به سلطنت نشست.^۱

پس از مرگ آغا محمد خان، روسیه فرصت مناسبی برای بازپس‌گیری گرجستان به دست آورد و تزار جدید روسیه، «الکساندر پاولویچ» - که بعد از کشته شدن پدرش «پل اول» حکومت را به دست گرفت - به این کار اقدام نمود. او سپاه بزرگی را به سرداری «سیسیانوف» به گرجستان فرستاد که موفق شد بر گرجستان استیلا یابد. «سیسیانوف» مدت چهار سال تا اوایل سال ۱۲۱۸

۱. اقبال آشتیانی، تاریخ مفصل ایران، ص ۷۹.

قمری/۱۸۰۴ میلادی از جانب دولت روسیه بر گرجستان حکومت کرد و چون شاه ایران به سبب درگیرهای داخلی برای تثبیت حکومت خود، نتوانست در قبال اشغالگری روس‌ها واکنشی نشان دهد، سیسیانوف به فکر حمله و تصرف دیگر نواحی قفقاز افتاد.^۱

سپاه روسیه در همین سال عازم تصرف گنجه، مهم‌ترین شهر منطقه شد و حاکم - «جوادخان قاجار» - و مدافعان شهر را غافل‌گیر کرد. شهر پس از یک ماه مقاومت به تسخیر روس‌ها درآمد و سپاهیان تزاری به قتل عام مسلمانان شهر پرداختند و در عین حال با تحریک حاکم ایروان - محمدخان - او را بر علیه دولت ایران برانگیختند. سپاه ایران، در سال ۱۲۱۹ قمری/۱۸۰۵ میلادی به سرداری «عباس میرزا»، ولیعهد و فرمانده کل نیروهای نظامی ایران برای مقابله با روس‌ها راهی منطقه شد و بدین ترتیب، جنگی آغاز شد که مدت ده سال طول کشید. دو سپاه در حوالی ایروان روبه‌رو شدند و سپاهیان تزاری غافل‌گیر شده و پس از سه روز با تلفات فراوانی شکست خوردند. ایرانیان خوشحال از پیروزی، به جای تعقیب دشمن به جشن و شادمانی پرداختند، ولی مورد شیبخون دشمن واقع شده و شکست خوردند؛ به گونه‌ای که ناچار به عقب‌نشینی شده و شهر را به روس‌ها واگذار کردند. با رسیدن نیروی کمکی برای عباس میرزا، نبرد سختی میان ایرانیان و روس‌ها آغاز شد که در نهایت به شکست روس‌ها انجامید. روس‌ها با برجا گذاشتن تلفات و تجهیزات فراوان عقب‌نشینی کردند، ولی به دلیل فرارسیدن زمستان در منطقه باقی ماندند. عباس میرزا از تعقیب دشمن و پیشروی تا تفلیس مرکز گرجستان دست کشید؛ در حالی که سیسیانوف و

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۳.

روس‌ها در همین زمان، فعالیت گسترده‌ای را برای تحریک و اغوای دیگر حکام محلی علیه ایران ترتیب دادند. با این اقدامات روس‌ها، شهرهای ایروان، شوشا و منطقه قره باغ را یک سال بعد از تسلط سپاه ایران بر آنها، بدون جنگ و خون‌ریزی تحت سلطه درآوردند.^۱

روس‌ها همزمان با اقداماتشان در قفقاز برای تحت فشار قرار دادن دولت ایران، اقدام به تهاجم دریایی کردند و با پیاده‌کردن نیرو در سواحل گیلان، به سوی رشت حرکت کردند، ولی پس از درگیری با مدافعان محلی، مجبور به عقب‌نشینی شدند. کشتی‌های روسی پس از شکست در گیلان، متوجه بندر باکو شدند و شهر را زیر آتش توپخانه گرفتند. سسیسیانوف، فرمانده نیروهای زمینی روسیه در همین زمان با سپاهیان خود باکو را محاصره نمود و سعی کرد که حاکم شهر، «حسین قلی خان» را وادار به تسلیم کند. حاکم باکو پیشنهاد مذاکره را پذیرفت و او را به شهر فراخواند، ولی در فرصت مناسب و با برنامه قبلی، فرمانده روس را به قتل رساند. سربازان روس در پشت دیوارهای باکو که فرمانده خود را از دست داده بودند، مورد حمله سپاهیان ایران - که به تازگی برای کمک به مردم باکو آمده بودند - قرار گرفتند. روس‌ها بار دیگر با تحمل شکستی سخت، متواری شدند.^۲

شاه ایران با عقب‌نشینی روس‌ها به خیال این که کار روس‌ها به پایان رسیده است، به عباس میرزا دستور بازگشت داد. عباس میرزا که از خطر روس‌ها آگاهی داشت، از شاه درخواست کرد که سپاهیان ایران در آذربایجان و قفقاز باقی بمانند

۱. همان، ص ۱۲۷ و تاریخ مفصل ایران، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۱۴۰.

تا در صورت بازگشت روس‌ها با آنان مقابله کنند؛ ولی شاه درخواست او را نپذیرفت و عباس میرزا و سپاهیان، منطقه را تخلیه کردند. با خروج نیروهای ایران از منطقه، فعالیت روس‌ها از سر گرفته شد. ولی این‌بار با کمک عوامل نفوذی و جاسوسان خود، زمینه مناسب برای سلطه خود را فراهم ساختند. فرماندهی روسیه با کمک ارمنیان داخل شهر باکو و اعزام ارامنه دیگر به عنوان میهمان در خانه ارمنیان محلی، شورشی داخلی را در باکو تدارک دیدند. حاکم شهر - حسین قلی‌خان - با همه شجاعت و رشادتش، فقط توانست خانواده خود را نجات دهد و از شهر خارج شود. بدین ترتیب، شهر باکو بدون هجوم روسیه و فقط با حيله و اختلاف‌افکنی به تصرف روس‌ها درآمد.^۱

شهر دربند نیز در یک اقدام مشابه تصرف شد. جاسوس‌های روس در قالب گروه‌های مطرب و آوازه‌خوان، وارد دستگاه حکومت دربند شدند و پس از آشنایی کامل با اوضاع شهر، اطلاعات لازم را در اختیار فرماندهان خود قرار دادند و سپاه روسیه در یک فرصت مناسب، شهر را به تصرف خود درآورد. حاکم دربند - شیخ علی‌خان - که حاضر به همکاری با روس‌ها نشد، دستگیر و به مسکو اعزام شد.^۲ پس از آن به دلیل نبود نیروی مدافع در منطقه و خالی بودن منطقه از ارتش ایران، روس‌ها شهرهای شیروان و سالیان را نیز تصرف کردند. تجاوزات روس‌ها تا بهار سال ۱۲۲۳ قمری/ ۱۸۰۹ میلادی به ایروان نیز سرایت کرد؛ به طوری که فرماندار ایروان در نامه به عباس میرزا نوشت که قادر به حفظ

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. وقایع نگار، آهنگ سروش، ص ۱۲۵ به بعد و رحیمی، از سقوط گنجه تا فتح خرمشهر،

ص ۷۰ و ۷۱.

شهر نیست. وقتی این نامه به دست نایب‌السلطنه رسید که شهر سقوط کرده بود. شهرهای دربند، باکو، شیروان، سالیان و شوش تا این زمان از دست رفت و به تصرف روس‌ها درآمد.^۱

این شکست‌ها سبب شد که رجال ایران و به‌ویژه نایب‌السلطنه برای مقابله با روس‌ها به فکر کمک گرفتن از یک کشور قدرتمند دیگر شوند. عباس میرزا معتقد بود که قوای ایران باید متحول شود و مانند ارتش‌های اروپایی آموزش ببیند تا بتواند جلوی پیشرفت روسیه را بگیرد. به این منظور، دولت ایران با کشور فرانسه - ناپلئون بناپارت - قراردادی منعقد کرد که به عهدنامه «فین‌کنشتاین» (نام محلی در لهستان) مشهور است. فرانسویان در قبال کمک به ایرانیان در مقابله با انگلیسی‌ها متعهد شدند که برای آموزش ارتش ایران و تجهیز آن اقدام کنند و نیز روسیه را به تخلیه سرزمین‌های اشغالی وادار نمایند؛ اما آنها به تعهدات خود در قبال درگیری‌های ایران و روسیه عمل نکردند و در سال ۱۱۸۶ خورشیدی/۱۲۲۲ قمری/۱۸۰۷ میلادی، عهدنامه صلح «تیلیست» را با روس‌ها منعقد کردند و نقش هم‌پیمان خود، ایران را در مقابل روسیه در نظر نگرفتند.^۲

پس از برقراری صلح میان روسیه و فرانسه، ناگهان حمله روس‌ها آغاز شد. آنها شهرهای خالی را به سرعت پشت سر گذاشته و به ایروان رسیدند و در این شهر با نخستین خط دفاعی ایرانی‌ها روبه‌رو شدند؛ اما پس از یک نبرد سخت و با تحمل ۲۵۰۰ کشته، عقب‌نشینی کردند. روس‌ها در نخجوان نیز با مقاومت

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۱۶۰.

۲. همان، ص ۱۸۰.

جدی روبه‌رو شده و عقب‌نشینی کردند و با آمدن قوای کمکی ایران، تلفات بیشتری را متحمل شدند.^۱

علمای ایران مانند «ملا احمد نراقی» و «ملا علی اکبر اصفهانی» به دنبال این اقدامات، فتوایی مبنی بر دفاع از کشور دادند که موجب بسیج مردم برای نبرد با روس‌ها شد. نیروهای ایران به فرماندهی عباس میرزا نایب السلطنه در جبهه‌های ایروان، نخجوان و گنجه، روس‌ها را شکست دادند و فرماندهان روسی ناچار به بازگرداندن سپاه پراکنده خود شدند. در این مقطع نیز عباس میرزا با عدم تعقیب روس‌ها دچار اشتباه شد که عواقب آن در جنگ اصلاندوز گریبان‌گیر ایرانیان شد.^۲

۲. آخرین نبردها و از دست رفتن قفقاز

الف) نبرد اصلاندوز و عهدنامه گلستان

روسیه در سال ۱۲۲۷ قمری/ ۱۸۱۲ میلادی، پس از صلح با عثمانی و نیز برقراری روابط دوستانه با انگلستان، قوای خود را برای تسخیر قفقاز متمرکز کرد. حملات روس‌ها از ناحیه «طالش» و «لنکران» آغاز شد و همزمان در جبهه قره‌باغ نیز پی‌گیری شد و به این ترتیب، قرارگاه اصلی سپاه ایران در «اصلاندوز» مورد تهدید فرا گرفت. ایرانیان غافل‌گیر شدند و افسران انگلیسی که برای آموزش ایرانیان استخدام شده بودند، دست از جنگ کشیدند و قوای ایرانی پس از مدتی نبرد به علت نرسیدن نیروی کمکی، پراکنده شدند. جنگی سخت در لنکران نیز

۱. از سقوط گنجه تا فتح خرمشهر، ص ۷۴ - ۷۶.

۲. همان، ص ۷۷.

رخ داد که تلفات قابل توجهی از دو طرف گرفت و با کشته شدن شماری از فرماندهان عالی رتبه ایرانی، این شهر سقوط کرد.^۱

شاه ایران در چنین موقعیتی، با وجود فراهم شدن نیروی هفتاد هزار نفری برای مقابله با روس‌ها، با اصرار «سرگور اوزلی» سفیر انگلستان در ایران - که وی را به قطع کمک‌های کشورش تهدید می‌کرد - حاضر به برقراری آتش‌بس شد. مخالفت‌ها و تلاش‌های عباس میرزا نتیجه نبخشید و آتش‌بس پیشنهادی انگلستان به امضای عهدنامه گلستان منجر شد. این عهدنامه در ۲۹ شوال سال ۱۲۲۸ قمری/۱۲ اکتبر سال ۱۸۱۳ میلادی/۲۰ مهر سال ۱۱۹۲ خورشیدی، در منطقه قره‌باغ و محلی به نام گلستان با حضور سرگور اوزلی و نیز سفیر عثمانی در ایران به امضای نمایندگان دو طرف رسید. این معاهده در یازده فصل با یک مقدمه تنظیم شد که بر طبق آن، جنگ میان ایران و روسیه پایان یافته تلقی شد. در ماده سوم این قرارداد، تمامی ایالات قره‌باغ، گنجه، خانات شکی، شروان، دربند، باکو و متصرفات روس‌ها در طالش و تمامی داغستان و گرجستان تا دریای خزر، مخصوص و متعلق به امپراتوری روسیه دانسته شد. در مواد دیگر این عهدنامه، حق کشتی‌رانی در دریای خزر به طور انحصاری به روس‌ها واگذار شد. در مقابل، روسیه تعهد کرد که حق حاکمیت شاه ایران و فرزندان او را به رسمیت شناخته و در صورت لزوم از کمک به شاه ایران مضایقه ننماید.^۲

عهدنامه گلستان، یک قرارداد قطعی نبود، بلکه فقط یک آتش‌بس به شمار می‌رفت. بنابراین رجال ایران امیدوار بودند که بتوانند سرزمین‌های اشغال شده

۱. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۰۴ و شمیم، ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۹۱.

توسط روسیه را با کمک انگلیسی‌ها بازپس گیرند. اما نماینده ایران که به روسیه فرستاده شد، کاری از پیش نبرد و سفیر انگلستان در ایران نیز که پنهانی با روسیه همکاری می‌کرد، در این زمینه اقدامی ترتیب نداد.^۱

ب) معاهده ترکمانچای و از دست رفتن کامل قفقاز

مفاد عهدنامه گلستان، ایران و روسیه را راضی نمی‌کرد. ایران مترصد فرصتی بود تا اراضی را که از دست داده بود، بازپس گیرد؛ علاوه بر این که این معاهده، مرزهای دو کشور را به طور دقیق تعیین نمی‌کرد و بنابراین، دست روس‌ها برای بهانه‌جویی باز بود؛ چنان‌که روس‌ها پس از انعقاد عهدنامه، تجاوز خود را کم‌وبیش ادامه دادند و منطقه‌ای به نام «گوگچه» را تصرف نمودند و در پاسخ به فرستاده ایران که خواستار عقب‌نشینی نیروهای روسیه بود، اظهار داشتند که سرزمین‌هایی که روسیه تصرف کرده است، به این کشور تعلق دارد. این عهدشکنی روس‌ها، ایران را به حمله و بازپس‌گیری مناطق اشغالی واداشت. علمای ایران و عراق بنا بر شکایات مردم، فتوایی مبنی بر جهاد علیه روسیه صادر کردند و برخی به همین منظور به ایران آمده و به نیروهایی که برای نبرد می‌رفتند، ملحق شدند. در همین حال، روس‌ها کم‌وبیش به تجاوزات خود ادامه می‌دادند و نیروهای آنها وارد بخش‌هایی از شهر ایروان شدند. نبرد در سال ۱۲۴۱ قمری/۱۸۲۶ میلادی با حمله سپاه ایران به سرداری عباس میرزا آغاز شد و قوای ایران توانست به سرعت روس‌ها را از طالش و ایروان عقب براند و شهر لنکران را پس از دوازده سال بازپس گیرد. همچنین، منطقه قره‌باغ مورد حمله عباس

۱. از سقوط گنجه تا فتح خرمشهر، ص ۸۳ و ۸۴.

میرزا قرار گرفت و دسته‌های دیگری از سپاه ایران، شهرهای شکمی، و شروان و سالیان را از دست روس‌ها آزاد ساختند و شهر «شوشا» را در محاصره گرفتند. به این ترتیب، بیشتر نواحی اشغال در مدتی کوتاه به ایران بازگشت.^۱

اما این موفقیت چندان دوام نیافت و با اتفاقاتی که در اردوی روس‌ها روی داد و اشتباهاتی که عباس میرزا مرتکب شد، سپاه ایران دچار شکست شد. فرمانده جدید روس‌ها توجه خود را به شهر گنجه معطوف ساخت و این امر باعث شد که عباس میرزا از محاصره شوشا دست کشیده و خود را به گنجه برساند؛ ولی روس‌ها پیش از رسیدن عباس میرزا در این شهر مستقر شده و مواضع خود را محکم کرده بودند. نبردی سخت به مدت چند روز در گنجه ادامه یافت و توپخانه ایران، سپاه روس را به شدت زیر آتش گرفت؛ ولی نرسیدن تدارکات لازم از تبریز، باعث بی‌نظمی در سپاه ایران شد و عقب‌نشینی و فرار برخی از فرماندهان ایرانی، موجب سقوط گنجه گردید. بدین ترتیب، نبرد گنجه در سال ۱۲۰۵ خورشیدی/۱۲۴۲ قمری/۱۸۲۷ میلادی با شکست ایرانیان، نقطه عطفی برای روس‌ها و سرآغاز شکست‌های بعدی ایرانیان شد.^۲ روس‌ها در این سال در آذربایجان ایران پیشروی کردند و تبریز را تصرف کرده و به سمت «خوی» حرکت کردند.^۳

به دنبال تصرف گنجه به دست روس‌ها، عهدنامه ترکمانچای میان دو دولت منعقد شد که طبق آن، خانات ایروان و نخجوان به روسیه واگذار گردید و خط مرزی فعلی به عنوان مرز مشترک دو کشور تعیین شد.

۱. آهنگ سروش، ص ۲۳۰ - ۲۴۱؛ ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۶۳ و ایران در دوره سلطنت قاجار، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۲۴۴ و تاریخ مفصل ایران، ص ۷۹۶.

۳. ناسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۸۴.

گرامت جنگ به روسیه تعهد کرد و در قرارداد الحاقی، نوعی رژیم کاپیتولاسیون
را به نفع اتباع روسی پذیرفت.^۱

۱. همان، ص ۳۹۴ و ورهرام، نظام سیاسی و سازمان‌های اجتماعی ایران در عصر قاجار،
ص ۳۴۱ و ۳۴۲.